[illegible]

آغاز کتاب ویسپرد با معنی فارسی ترجمه کرده مینویسم

کرده اول

[illegible]

یزدان کنم　　در یاد یزش　　سردار

[illegible]

مینو　　سردار　　گیتی　　سردار

[illegible]

آب و تری　　سردار　　خشکی　　سردار　　پرنده

[illegible]

سردار　　فراخ　　رفتاران　　سردار

[illegible]

چرک ارزانی　　اشو　　از اشوئی　　سردار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یزدان کنم درین یزشن و یزشن پر کنم یعنی از اول تا آخر تمام بخوانم هر که سردار

جهان مینوان اورمزد است آنرا و درین جهانیان ردو سردار که زرتشت پیغمبر است آنرا و آب تر را

ردو سردار که کرماهی است آنرا این کرماهی را بنا و تعریف که در کتاب بندهش پهلوی نوشته است

دران نوشته است ازان درینجا ننوشته است و ردو سردار خشکی که قاکم نام جانور است آن خشکی را

ردو سردار، و ردو سردار پرنده مرغان که آنرا کرشسپت نام جانور است که آنرا باز و شکره میگویند

آن رد پرنده را و ردو سردار فراخ رفتاران خرگوش یعنی فراخ رفتاران که در دشت وحشیان را ردو سردار است

آنزا و چرک ارزانی که رد و سردار چهار پایان و چرک ارزانی گوسفند انزا رد و سردار در کتاب

بُندهش پهلوی همه چهارپایان را رد جدا جدا گفته است آن همه رد و سردار انزا که اشتو و از

اشتوبی رد و سردار است آنزا یزان بکنم درین یزشن این چهارپایان را رد و سردار که از بُز کرده ی

نویسند ار بُز آن کدام جانور را میگو یند ار بُز کرده گوسفندان چهارپایان را رد و سردار می نویسند

آنزا این چنین معلوم میشود که در پیدایش گوسفندان چهارپای اور مزد اول گوسفندان غنم پیدا کرده

است بعد ازان دیگر گوسفندان چهارپایان پیدا کرده است و هر غنم که سفید باشد و سر خود فرود رد

آن گوسفند انزا رد و سردار ازان در ینجای هم این چنین معلوم میشود که این چهارپایان را رد و سردار

این غنم است آنزا یزان بکنم ۞ [illegible] ۞ [illegible]

[illegible] یزان کنم کهنبار اشتو

سردار میدیو [illegible]

[illegible] زرم نیر اشتو

از اشتوبی سردار ۞ [illegible]

کو [illegible]

میدیوزرم

[illegible] ۞ یزان بکنم درین یزش واین یزش اول تا آخر تمام بکنم آنکه کهنبار میدیوزرم نام که در ماه اردیبهشت از روز خورشید تا دیپمهر روز است که پنج روز هست آن کهنبار که اشو سردار وبران ایام همه غلهارا در دانه شیر پر میشود و میاید آن ایام اشو واز اشوئی بزرک اند آنرا یزش کنم ۞ [illegible] ۞ [illegible]

کاه را　　شهم　　میدیو　　یزان کنم

[illegible] ۞

سردار　　از اشوئی　　اشو　　بریدن

۞ [illegible]

[illegible] ۞ میدیوشهم نام را کهنبار که در ماه تیر از خورشید روز تا دیپمهر روز پنج روز میاید در هنگام آن ایام ها کاه وغله درودن یعنی بریدن میشود آن کهنبار که اشو واز اشوئی بزرک سردار است آنرا یزان کنم ۞ [illegible] ۞ [illegible]

شهم　　پیتی　　یزان کنم

[illegible]

تابستان

[illegible] ۞ [illegible]

٣ [illegible]

[illegible] ◎ یزان کنم درین یزشن کهنبار بیتی شهم نام را که اشو و از اشویی رد و سردار است آنرا درین کهنبار که در شهریور ماه از آستاد روز تا انارام روز پنج روز میآید و درهنگام این ایام ها تابستان و گرمی را آغاز شدن میشود یعنی فصل تابستان میشود ◎

◎ [illegible] ◎ [illegible]

یزان کنم | ایاتهرم | فرود | نزول کردن

[illegible] ◎

جوانان را | انداختن | اشو | از اشویی | سردار

◎ [illegible]

[illegible] ◎ یزان کنم ایاتهرم نام کهنبار را که اشو و از اشویی بزرگ آنرا و این کهنبار را پنج روز که در ماه مهر از آستاد روز تا انارام روز میآید و در ایام این کهنبار در زیر فرود آمدن جوانان را افکندن میشود یعنی مردمان از غلبهٔ شهوت درین هنگام میشود سهسکرت واله این سخن را معنی این چنین کرده است

که در هنگام این ایام تابستان را در زیر نزول شدن است یعنی رفتن را در زیر زمین نزول شدن میشود و چهارپایان کوسفندان را مینو خالی میشود و باز پر میشود او این سخن را معنی این چنین کرده است ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

سردین میدیارم یزاکنم

[illegible] ⊙ [illegible] اشو

سردار از اشوئی

[illegible] ⊙ یزاکنم درین

یزشن میدیارم نام گهنبار را که اشو و از اشوئی سردار است که گهنبار میدیارم در ماه دی پنج روز از روز مهر تا بهرام روز میآید درین روزها هنگام سردی میشود ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

همسپته یزاکنم

[illegible]

میدیم

ازاشوئی اشو کرده یزشن‌ها

سردار

[illegible] ⊙

[illegible] ⊙ یزاکنم همسپته میدیم

نام گهنبار راکه اشو و از اشوبی بزرگ سردار است آنرا که این گهنبار در آخر اسفندارمد ماه از گاه اهنود تا گاه وهشتوئشت پنج روز در گاتها میآید و این روز درمیان فروردیان میآید و درین ایام کردن یزشن میشود و یزشن کردن را این روزها است ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

[illegible] یزان کنم در دنیا

باشد [illegible]

[illegible] اشو ازاشوبی سردار که

بنهد [illegible] زادان ⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ یزان کنم درین یزشن که در جهان است اشو و از اشوبی بزرگ که سردار که جوانان از جوانان جوانیِ زادن بنهد و درمیان زادان بشاید یعنی درمیان دنیا جوان مردان در هنگام جوانی با حلال زن خود شغل زادان کند و در هنگام جوانی زن را از آن خود ساخته برای زادان این بنهد آن در جهان اشو و اشوبی بزرگ سردار است او شان را یزان کنم درین یزشن ⊙

⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

یزان کنم ستود یشت باهم دهنده

[illegible]

نیک بلند یشتن اشو از اشوی سردار

[illegible] ۞ یزان کنم درین یزش ستود یشت نام نسک را
که او کرده و از بلندی یشتن و خواندن لایق و سزاوار هست و اشو و از اشوی بزرگ سردار است این ستود
یشت نسک را آخر بار یزان کنم ۞ [illegible]

[illegible] یزان کنم ستودگر یشت

نام دهنده [illegible]

[illegible] نیک بلند یشتن اشو
از اشوی

[illegible]

اشو میزد ۞ [illegible]

[illegible] ۞ یزان کنم درین یزش و سرانجام برسانم ستود یشت
نسک هایی را که از نیکی و بلندی یشتن و خواندن لایق و سزاوار است چنانکه میزد از نیکی و بزرگی امشاسفندان را

ا ر ا

آنرا میزد این ننک را آخرها را بعد آن ننک را آخرها را یزان کنم [illegible]

[illegible] یزان کنم

[illegible] سال اشو بزرگ

[illegible] اهو نور

پاک بلند خواندن اشو [illegible]

از اشوئی بزرگ

[illegible]

[illegible]

[illegible] یزان کنم درین یزش

سال که پاک و اشو و بزرگ اهنور را پاک اشو و خوب خواندن بسیار لایق اشو و از اشوئی بزرگ را یزان

کنم درین یزش که ای تنها اهوویریو چهار که در میان یزش درگاه آخرین ایستاده شده خواندن

هی شاید در آخر در یزش اهونیم ویریم چهار اهنور را یزان کنم [illegible]

[illegible] یزان کنم ثواب

بلند توریف [illegible]

اشو از اشوئی بزرگ

[illegible]

[illegible] یزدان کنم دربن یزشن بلند ثواب را تعریف کردن بسیار لایق و سزاوار که اشتو واز اشوئی بزرگ است آنرا که اشیم وهوسه در میان یزشن در زیر در آخر همراه چهار اهی تها اهو وریو مه آید آن سه اشیم وهو را یزدان کنم دربن یزشن اهی آنکه تا تمام را نیک یزشن را ثیشتن بسیار خوب سزاوار است آنرا که در میان یزشن در آخر اهی تها اهو وریو چهار و اشیم وهوسه در پس آن اینکه تا تمام مه آید آنرا یزدان کنم [illegible]

[illegible] اهی اینکه یزدان کنم یزشن

تا تمام نیک خوب اشتو از اشوئی بزرگ [illegible]

[illegible]

[illegible] یزدان کنم دربن یزشن اهی اینکه تا تمام را نیک یزشن را یزشن ثیشتن بسیار خوب سزاوار است آنرا که در میان یزشن در آخر اهی تها اهو وریو چهار و اشیم وهوسه در پس آن اینکه تا تمام مه آید آنرا یزدان کنم [illegible]

[illegible] اهونود یزدان کنم اشتو کاتها

۶

[illegible]

ازاستوبی بزرک [illegible] یزدان کنم درین یزشن

سخن‌های اهنودکارتهارا که آن استو واز استوبی کرده‌اند آن کارتها استو پاک است آنرا ״

[illegible]

یزدان کنم درین یزشن زنان پر ذات را مردانرا

[illegible]

طایفه‌ها اورمزد پیدا کرده استو از استوبی

[illegible]

بزرک [illegible]

[illegible] یزدان کنم درین یزشن که زنان و مردان که از پر ذات یعنی زنان و مردان را طایفه بسیار ذاتها اورمزد پیدا کرده است که آن طایفه‌ها استو واز استوبی بزرک است آنرا و پر ذات را دانستن اینکه اول از پیدا ایش کیومرث بسیار ذات مردم پیدا کرده است ازان چندان دُم دار است و چندین پر دارنده هستند یعنی بمثال پرنده پران و چندین بمثال فیل کوشان بزرک کوشان و چندین یک

پایان که او از یک پای میروند و چندین در آب مانند که اوشان را در آب نا میگویند این

چنین بسیار ذات ها را مردم او را مزد از کیومرث پیدا نموده است در میان طایفه آن مردمان هر که

اشو و از اشوئی سردار است آنرا یزدان کم درین یزشن ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

[illegible]

صاحب — یزدان کم

سردار — اشو — از اشوئی — بزرگ

[illegible] ⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙

⊙ یزدان کم درین یزشن صاحب و سردار را یعنی دستور و داور را که از آن دستور و داور صاحب

مینوئی جهان را حکم بدارد و بموجب حکم آنها حب برود و از گفتهٔ آن دستور و داور که اشو

و از اشوئی بزرگ است آنرا ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

[illegible]

یزشن را — یزدان کم

هفت ها — اشو — از اشوئی — بزرگ

[illegible] ⊙

⊙ [illegible]

ها ۱

۷

◎ یزدان کنم درین یزشن که یزشن را که هفت هایتی یزشن است اشو و از اشویی بزرگ است آگرا ◎

[illegible] ◎ [illegible]

یزدان کنم … اردوی سور … آب … خالص

[illegible] ◎ [illegible]

اشو … از اشویی … بزرگ

[illegible] ◎ [illegible]

[illegible] ◎ یزدان کنم آب آبان اردوی سور را که خالص و پاک

و اشو و از اشویی بزرگ است آگرا ◎ [illegible] ◎ [illegible]

[illegible]

یزدان کنم … اوشتود

کاتها … اشو … از اشویی … بزرگ

[illegible] ◎ [illegible]

[illegible] ◎ یزدان کنم

اوشتواد گاتها که اشو و از اشویی بزرگ است آگرا بی اوشتواد گاتها ها را و کرده را ◎

◎ [illegible] ◎ [illegible]

یزدان کنم … کوهها … اشو … آسانیها را … بسیار

[illegible]

آسانی را اورمزد پیدا کرده اشو از

[illegible]

اشوی بزرگ [illegible]

[illegible] ایزان کم دریان ایزش که کوه و کوههای

اشو و آسانی و بسیار آسانی را پیدا کرده اورمزد اشو و از اشوی بزرگ و کلان هست

آنرا ایزان کم [illegible]

[illegible] ایزان کم سپنتو مد کاتها

[illegible]

اشو ازاشوی بزرگ [illegible]

[illegible] ایزان کم دریان ایزش سپنتمد کاتها را که اشو و از اشوی بزرگ

است آنرا ای سپنتمد کاتها را و های ایان کاتها را [illegible]

[illegible] ایزان کم فتح مند

اهورمزد را پیدا کرده نیست کننده

8

[illegible]

بر بالا رفته

[illegible]

[illegible] ◎ یزدان کنم در این یزشن فتح مند که پیدا کرده

اورمزد و نیست کننده که بر بالا رفته اهرمن آنرا ◎ که بر آسمان رفته اهرمن آنرا نیست

کننده بهرام ایزد که اشو و از اشوی بزرگ است آنرا ◎ [illegible]

و وهو — یزدان کنم

[illegible]

خشتره — کاتها — اشو — از اشوی

[illegible]

بزرگ

[illegible] ◎ یزدان کنم و بخوانم این وهو خشتره کاتها که اشو و از اشوی بزرگ

است آنرا ◎ [illegible]

دشت — صاحب — مهر — یزدان کنم

[illegible]

رامشن — آسانی — اشو — از اشوی

[illegible] ۞ [illegible]

اشو ازاشویی بزرگ

[illegible] ۞ یزان کم دریں یزشن مهر ایزد که صاحب

صحرا است آنرا و رام ایزد که صاحب رامشنی و آسانی اشو و از اشویی بزرگ است آنرا یزان کم ۞

۞ [illegible] ۞ [illegible]

یزان کم وهشت و اشت کاتها اشو

[illegible] ۞ [illegible]

ازاشویی بزرگ

[illegible] ۞ [illegible]

[illegible] ۞ یزان کم دریں یزشن وهشتو اشت کاتها اشو از اشویی بزرگ است آنرا ۞ [illegible]

[illegible]

نیکان و آنرا دعا را نیکان

[illegible]

مرد اشو غالب زور آور داهم

[illegible]

بالا تر منشن را — ایزدرا — اشو — ازاشوبي

[illegible]

بزرگ

[illegible]

[illegible] ۞ یزان کنم و بخوانم درین یزشن آفرین نیکان و ویهان را و بهتر نیک اشو

مرد را و غالب وزور آور بالاتر منشن را دهم ایزد را اشو ازاشوبي بزرگ است آنرا ۞ [illegible]

[illegible]

فرمان را — خواهشرا — اشو — ازاشوبیا — بزرگ

[illegible]

یزان کنم درین یزشن فرمان خواهشرا که اشو و ازاشوبي بزرگ است آنرا ۞ [illegible]

[illegible] — یزان کنم — افزونی کننده

اندازه — اشو — ازاشوبي [illegible] ۞ [illegible]

بزرگ

[illegible] ۞ یزان کنم درین یزشن پیمان افزود کننده

اندازه اشو از اشوئی بزرگ آن ایزان کم در این یزش هر یک نیکا ایزد و هر یک کار کرفه و هر یک دستور

و موبد و اشو مردان را اندازه که در دین گفته است ازان اندازه رونده را و آن اندازه را افزونی کننده

اشو را بخوانم ⊙ [illegible]

[illegible] یزان کم رد بلند ها دوخت

اشو [illegible] ⊙ [illegible]

از اشوئی بزرگ

[illegible] ⊙ یزان کم که رد بلند که ها دوخت نیک است آن ها دوخت

نیک که اشو از اشوئی بزرگ است آن را ⊙ [illegible]

[illegible] یزان کم اورمزد را برستیرا

اورمزد النصاف [illegible]

[illegible] اورمزد شهرا اهور

مزد زرتشترو [illegible]

اشو از اشوئی بزرگ

⊙ [illegible]

[illegible]

۱

[illegible]

[illegible] ◉ یزدان کنم در بیان یزش پرستش اورمزد را بو اوستاد

زند را و انصاف آن اورمزد را و شهر اورمزد را و آن اورمزد را زرتشترتم که اشو وازاشوئی بزرگ

است آنرا زرتشترتم آنکه با هر پنج کاهان فروهران که تعلقه میدارند آنرا گوینده ◉ [illegible] ◉

[illegible] یزدان کنم

هیرش کاه [illegible] ببرد

[illegible]

گوسفندان نیکی دهنده گاوخانه مرد اشو

◉ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ◉ یزدان کنم که پاسبان مینو

خانه گاه است [illegible] که برای مینو گوسفندان همه خانه و انبار گوسفندان بکنند و برای گوسفندان

نار ۲

کاه ببرد که کوسفندان مینو نیکی دهنده است و بران آن کوسفندان مینو انبار بکنند از راه آن ،
که بران مینو کوسفندان چراکاه کاه میکنند و ازان انبار کاه پر میکنند و ازان بران کاو کاه ،
میبرند و ازان درکاوخانه انبار کاه تمام باز پر مینمایند آن چراکاه کنند از پاسبانان آن ،
کوسفند انرا دارنده مرد اشو بمثال سک بشوش هوروان پاسبانی کوسفندان نماید آنرا نیز ،

کنم و بخوانم در این ایزشن ◉ کرده دویم ◉ [illegible] ◉ [illegible] ◉

◉ [illegible]

کیتی رد بخواهم رد مینو رد

[illegible]

خشکی رد بخواهم آب رد بخواهم

[illegible]

رد بخواهم برنده رد بخواهم

[illegible]

ارزانرا چرک رد بخوانم رفتاران فراخ

۱۱

[illegible] ۞ [illegible]

بخواهم ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ بدین زور و برسم بخواهم درین یزشن رد و سردار مینو که اورمزد

آنرا و رد و سردار گیتی را یعنی سردار این جهان زرتشت آنرا و آبرا رد و سردار کرماهی که در دریای فراکرد

دریا هست آنرا و خشکی را رد و سردار که قاقم نام را جانور است آنرا و باز این جاها هم مینویسند که خشکی

گوسفند انرا رد و سردار قاقم نام را جانور است اما از اُستادان این جانور را بسیار تجویز نمودم اما اورا

خلاصهٔ این از کی نشده و پرنده را رد و سردار که کرشسپت نام را جانور است که اورا باز و شکره

میگویند و فراخ رفتاران را رد و سردار که در دشت وحشی جانور انرا رد و سردار که خرگوش است

خرگوش معنی انکه بمثال خر هردو گوش آنرا خرگوش میگویند و چرک ارزانرا رد و سردار که اربز یعنی

غنم سفید که او سر خود فرو دارد او چرک ارزانی را رد و سردار و چرک ارزان آن چهار پای گوسفند انرا

میگویند این همه رد و سرداران را بزن کم و بخواهم بدین زور و برسم ۞ و کجراتی کننده میگوید که دیگر

این چنین معنی میکنند که چنگهر کهاج آن در هندوستان گجراتی برهمان است آنرا میدیدن و یاد کرده

است این چنین میگویند اما هرکه این چنین سخن میگوید آن بسیار غلط و دروغ است

[illegible]

این کهنبار اشو ازاشوئی رد

[illegible]

بخواهم میدیوزرم شیر اشو

[illegible]

ازاشوئی رد بخواهم این میدیو شهم

[illegible]

گاه بریدن درمیان اشو ازاشوئی رد

[illegible]

بخواهم این پیتی شهم تابستان

[illegible]

[illegible]

ایاتهرم آید فرود جوانان

[illegible]

نهادن اشو ازاشوبی رد

[illegible]

بخواہم این میدیارم سردین اشو

[illegible]

اشوبی رد بخواہم این ہمسپتہ مدیم نام

[illegible]

یزشن کردن اشو ازاشوبی رد

[illegible] ० بدرین زور و برسم بخواہم دریں
یزشن که کهنبار پاک و اشو و بزرک و کلان را بخواہم دریں یزشن که کهنبار میدیوزرم نام را کهنبار که
اول در هنگام آن کهنبار در ززاعت غله ها را شیر میاید آن کهنبار اشو و از اشوبی بزرک است

آنرا انجواهیم درین ایزشن ٥ بدین زور و برسم میدیوشهم نام کهنبار که در میان هنگام آن کهنبار کاهرا
بر یدن هی افتند یعنی کاه که مقراض میکنند درینجا مراد از کاه آنست که شالی و جرت وغیره غله‌ها را
که خوشه می‌آید آنرا ببرند از کاه یعنی از رستنی که میروید آنرا کاه کرده نوشته است آن کهنبار اشو و از
اشوییا بزرگ است آنرا انجواهیم درین ایزشن ٥ و بدین زور و برسم پیتی شهم نام کهنبار که آن کهنبار در
در میان تابستان میاید و معنی این هم میشود که در هر هنگام این کهنبار آغاز تابستان میشود آن
کهنبار اشو و از اشویی بزرگ است آنرا انجواهیم درین ایزشن ٥ بدین زور و برسم انجواهیم ایاتهرم نام
کهنبار که در آن کهنبار منی جوانان را افکندن و در زیر نزول نمودن میشود یعنی جوان مردمان را در
هنگام این ایام غلبهٔ شهوت بسیار میشود آن کهنبار اشو و از اشویی بزرگ است آنرا انجواهیم درین
درین ایزشن ٥ کجراتی کننده میگوید که معنی این سخنها در میان ایزشن سهکرت کننده هم چنین
معنی نموده است که ایام این کهنبار از گرفه بزرگ است و در هنگام این کهنبار تابستان را نزول نموده
میشود یعنی رفتن را رفتن در زیر زمین میشود و چهارپایان و گوسفندان را افزودن منی و افکندن
نیز میشود یعنی گوسفندان و چهارپایان را غلبهٔ شهوت میشود ٥ بدین زور و برسم کهنبار میدیارم
نام که در هنگام این سردی میشود و این در ایام سردی می‌آید آن کهنبار اشو و از اشویی رد و سردار بزرگ

اندر آنرا بخواهیم در دین یزشن ◎ بدین زور و برسم کهنبار همسپتمدیم را آن کهنبار کرد در ایام فروردیان
می آید و این روز یزشن کردن است آن در ایام مکتا تمان این کهنبار که می آید آن اشو و از اشوئی
بزرگ است آنرا بخواهیم در دین یزشن ◎ [illegible]
[illegible] این جهان
باشد اشو [illegible]
[illegible] از اشوئی بزرگ بخواهیم که
[illegible] ◎ زادن بهند
[illegible]
[illegible] ◎ بدین زور و برسم
هرکه در جهان اشو و از اشوئی بزرگ و کلان که او زادن بهند بی در جهان مردمان اشو جوانان
در میان جوانی خواهش زادن جوانی بکنند و در میان زادن شوند بی در جوانی زن خود را بخواهند
آن اشو را بخواهیم در دین یزشن ◎ [illegible]
[illegible] این همه ردان را
بخواهیم در دین یزشن

[illegible]

[illegible] بدین زور و برسم آن همه رد و سردار را بخواهم در این یزشن [illegible]

[illegible]

گفته اهور مزد زرتشترا یزشن

[illegible]

نیایش از ثواب از که بلند

[illegible]

[illegible] هر که رد و سرداران را گفته اهور مزد زرتشت را

از بلند و بزرگ ثواب لایق یزشن کردن و لایق نیایش کردن ردان و دستوران [illegible]

[illegible] این

تو سردار را بخواهم که اهور [illegible]

[illegible] مزد مینو هست

[illegible] بدین زور و برسم ترا بخواهم

درین یزشن که تو مینو اهورمزد هستی ◉ [illegible]

[illegible] مینوی در پیدایش

مینوی طایفه [illegible] ◉ [illegible]

صاحب سردار

[illegible] ◉

◉ که تو در پیدایش مینود در طایفه جهان مینوی تو صاحب و سردار هستی یعنی تو صاحب و دستور هستی

[illegible]

این تو سردار را بخواهیم که زرتشت

[illegible] ◉ [illegible]

سپیتمان گیتی ◉ [illegible]

[illegible] ◉ بر بیز زور و برسم ترا بخواهیم که

تو زرتشت اسفنتمان جهان از انیع دنیا را رد و سردار تو هستی ◉ [illegible]

[illegible] گیتی

پیدایش گیتی طایفه [illegible]

صاحب دستور

[illegible]

[illegible] ◎ پیدایش گیتی را و صاحب طایفه‌های گیتی و دستور تو هستی گیتی این امرک اند

فانی دنیا را میگویند ◎ [illegible]

[illegible] این دستور خوب شمار کننده

بخواهیم [illegible] ◎

که مرد اشویی را دارنده

◎ [illegible]

[illegible]

[illegible] ◎ بدین زور و برسم خوب شمار کننده یعنی خوب خواننده دستور را بخواهیم

درین یزشن که هر مرد که اشویی دارنده ◎ [illegible]

[illegible] نیک اندیشه کننده منشن نیک گفتن

گوینده نیک فعل [illegible] کننده ◎ [illegible]

[illegible] ورزیدار

اها

[illegible] ⊙ نیک اندیشه کننده در منشنی و نیک سخن گوینده و نیک کار کننده ⊙

[illegible]

بنده — بر منشنی — دارنده ۰ که — مانتهره

[illegible] ⊙ [illegible]

خایده مند — ⊙ [illegible] ⊙ و مانتهره زبان بنده منشنی دارنده

که مانتهره زبان خایده مند هست که زند اوستا بسیار نفع و فایده را هست آن همه زند اوستا را

دارنده یعنی دین را همه زند اوستا داننده ⊙ [illegible]

[illegible] — که — ازکردن

درجهان — کرفه را — [illegible] ⊙ [illegible]

افزونی

[illegible]

[illegible] ⊙ که ازکردن او در جهان افزونی کرفه شود یعنی از فعل او ⊙

[illegible] ۰ [illegible]

این — سال — اشو — از اشوئی — بزرگ

[illegible]

اشو خوانند خوب ورا اهئون بخواهم

[illegible]

سال که مبارک واشو ... بخواهم بزرگ ازاشوئی

واز اشوئی بزرگ آنرا بدین زور و برسم بخواهم درین یزشن و بدین زور و برسم بخواهم خواندن خوب اهنور را

درین یزشن که ایتا اهو وئیریو چهار درین یزشن در آخر در پس میآیند آن از پای ایستاده شده

بخوانند در نزد اهونیم چ وریم [illegible]

[illegible] این اشم‌ها بلند

[illegible] توریف

[illegible] اشو ازاشوئی بزرگ بخواهم

این

[illegible]

ای انکه تام نیک یشتن اشو

[illegible]

۲ ۵۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ه بدین زور و برسم ملبند ثواب را تعریف کردن اشو و از اشوبی بزرگ که آنرا بخواهم درین یزشن

همراه چهار اسپی تهاهمو اهو وئیریو وسه الشیم وهو مه آید آنرا ملبند تعریف کردن را بخواهم درین یزشن

و اینکه ها تام را نیک یشتن که اشو و از اشوبی بزرگ است آنرا بخواهم درین یزشن ه

ه [illegible]

این زنان نیک بختان نیک پدران خوب

[illegible] ه [illegible]

صورت بخواهم ه [illegible] ه آن زنان نیک

بختان و نیک پدران را بخواهم درین یزشن ه [illegible]

[illegible] این صاحب

سردار اشو [illegible]

از اشوبی بزرگ بخواهم

[illegible]

نیک هست جهان را صاحب که اهور

[illegible] ◎ [illegible]

مزد ◎ [illegible] ◎ [illegible]

◎ بورین زور برسم که آن صاحب وسردار اشو واز اشوئی بزرگ که نیک اهور مزد که جهان را صاحب

وسردار هست آنرا بخواهم درین یزشن ◎ [illegible]

عظمتی یزشن را این [illegible]

لفت ها [illegible]

بزرگ از اشوئی اشو [illegible]

بخواهم این [illegible]

خالص سور اردوی [illegible]

اشو [illegible] ◎ [illegible]

از اشوئی رد بخواهم

[illegible]

[illegible] ⊙ بدین زور و برسم در یزشن هفت
های عظیم و نیک و اشو و از اشوئی بزرگ آن را بخواهیم در این یزشن و آب اردوی سور بانو که خالص
و پاک و صاف و اشو و از اشوئی بزرگ را بخواهیم در این یزشن ⊙ [illegible]

[illegible] این اوشتواد

[illegible] اشو کاتها

[illegible] از اشوئی بزرگ بخواهیم

کوه‌ها اشو از آسانی [illegible]

[illegible] پر آسانی را اورمزد داده

اشو از اشوئی [illegible] بزرگ بخواهیم ⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible]

⊙ بدین زور برسم اوشتواد کاتها که اشو و از اشوئی بزرگ آن را بخواهیم در این یزشن و کوه و کوهها ی اشو
و از اشو آسانی پر پیدا کرده اورمزد اشو و از اشوئی بزرگ و کلان را بخواهیم در این یزشن ⊙ ״

[illegible]

اشو کاتہا مد سپنتو ایں

[illegible]

دادہ اہورمزد فتح مند بخواہم بزرک ازاشوبي

[illegible]

بخواہم بربالارفتہ نیست کننده بخواہم

[illegible]

[illegible] بدین زور و برسم سپنتمد کاتہا اشو و ازاشوبي بزرک را بخواہم درین یزشن و فتح مند پیدا کرده او ورمزد بہرام ایزد را کہ اہریمن بر آسمان رفتہ او را نیست کننده بہرام ایزد را بخواہم درین یزشن [illegible]

کاتہا دوہوخشتہره ایں [illegible]

اشو [illegible]

مہر بخواہم بزرک ازاشوبي

۲ء۲

۸۱

[illegible]

صاحب دشت را بخواهم رامشنی آسانی

[illegible]

[illegible] بدین زور

وبرسم وو هوخشتره کاتها که اشو واز اشوبی بزرگ آنرا بخواهم درین یزشن و مهر ایزد صاحب دشت را

با لسبان اشو واز اشوبی بزرگ آنرا بخواهم درین یزشن و رامشنی وآسانی را صاحب رام ایزد اشو و از

اشوبی بزرگ آنرا بخواهم درین یزشن [illegible]

[illegible] ایں وهشتو ایشت

کاتها اشو [illegible]

[illegible] ازاشوبی بزرگ بخواهم نیکان

دہان دعا را [illegible]

[illegible] بخواهم نیک مرد اشورا

بخواهم غالب [illegible]

زور آور دہم بالاترنشنی ایزد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بریزنه زور و برسم و هشتوایشت کاتشا که اشو و از اشوئی بزرک آنرا بخواهم در این یزشن و نیکان

و بهان که دعا کننده که اشو و از اشوئی بزرک هستند آنرا و نیکان و بهان را دعا که اشو و از اشوئی بزرک

اند آنرا و بهتر نیک اشو مرد را بخواهم درین دعا غالب و زور مند و بالاتر نشینراد هم الیزد را بخواهم درین

یزشن [illegible]

ایا ایرمان خواهش اشو از

[illegible]

اشوئی بزرک بخواهم ایا پرسشن مانتره

[illegible]

اشو ازاشوئی بزرک بخواهم ایا

[illegible]

رد بلند نا دوخت اشو ازاشوئی

ها ۲

41 [illegible]

بزرک بخواهم [illegible]

[illegible]

[illegible] هربیز زور و برسم اریان خواستار بی اردبهشت را بخواهم که اشو و از اشوی بزرک آنرا درین
یزشن بخواهم برسش مانتهره زبان بی برستش او ستاو زندکه اشو و از اشوی بزرک آنرا بخواهم درین
یزشن و رد و بلندیها دوخت لنک بی کلان بزرک لنکها دوخت که اشو و از اشوی بزرک
است آنرا بخواهم درین یزشن [illegible]

[illegible] اور مزد را برسش را اشو

از اشوی بزرک [illegible]

[illegible] بخواهم این اور مزد الصاف

اشو [illegible]
از اشوی رد بخواهم این

[illegible]

پاسبان گاه را بخواهم گاه

۶۷ [illegible]

کوسفندان بخواهم نیکی دهندگان کوسفندان ببرد

[illegible]

[illegible] ⊙ بخواهم اشو مرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ بوبینه زور و برسم پرستش اورمزد بع پرسیدن کرفه اورمزد

که اشو و از اشوی بزرگ است آنرا بخواهم درین یزشن و داد و انصاف اهورمزد که اشو و از اشوی

بزرگ آنرا بخواهم درین یزشن و پاسبان کاهرا بخواهم درین یزشن بع برای مینو کوسفندان چراگاه گاه

که کنند و برای چراگاه پاسبان باشد و آن چراگاه کرده برای کوسفندان انبارگاه پر نماید آنرا بخواهم

و دهنده کوسفندانرا از کار کردن اشو مرد را بخواهم بع چنانکه پشوتن شهوروان نام راسک که کوسفندانرا

۲۰

شبانست که گوسفندانرا از گرگان پاسبانی میکنند بدان مثال که اشومرد پاسبانی گوسفندان کرده گوسفندانرا ایذا رسانیدن نه‌دهد و گوسفندانرا از آزار رسیدن نگاه دارد و گوسفند انکه نیکی دهنده است بران ایشان گاه ببرد یعنی گوسفندانرا گاه و آب بدهند و بران گوسفندان انبار پر نماید آن اشومرد انجا اسم درین پرزش گوسفندان دهنده را معنی اینکه گوسفندانرا از نگاه داشتن و افزونی گوسفندان شود ۞ کرده سیوم ۞ [illegible]

[illegible] گاودنان

بایستد ۞ [illegible]

[illegible] ۞ زوتی راسپی را گوید که برجای گاودنان ایستاده بماند ۞ [illegible]

[illegible] ۞ [illegible] ۞ راسپی گوید که

قبول کردم ۞ من قبول کردم یعنی راسپی برجای گاودنان ایستاده بگوید که من قبول کردم

[illegible] ۞ [illegible]

آتر وخش بایستد ۞ [illegible] ۞ باز زوتی

بگوید که برجای آتر وخش ایستاده بماند ۞ [illegible] ۞ [illegible]

من قبول کردم

[illegible] ۵ راسپی برجای آتروخش ایستاده بگوید که من قبول کردم ۵ [illegible]

فربرتار

[illegible] ۵ زوتی بگوید که برجای فربرتار ایستاده

بایستد

بماند ۵ [illegible] ۵ [illegible] ۵

من قبول کردم

راسپی گوید که من قبول کردم ۵ [illegible] ۵ [illegible]

آبریتی ایستاده بماند

[illegible] ۵ زوتی بگوید که برجای آبریتی ایستاده بماند ۵ [illegible]

من قبول کردم

۵ راسپی برجای آبریتی ایستاده بماند گوید که من قبول کردم ۵ [illegible]

آسنخ تار

[illegible] ۵ زوتی بگوید که آسنخ تار بر

بایستد

جای ایستاده بماند ۵ [illegible] ۵ [illegible] ۵ راسپی

من قبول کردم

برجای آسنخ تار ایستاده ماند بگوید که من قبول کردم ۵ [illegible]

رتهویش کری

[illegible] ۵ زوتی بگوید که برجای کر

بایستد

رتهویش کری ایستاده بماند ۵ [illegible] ۵ راسپی برجای رتهویش کری

من قبول کردم

ایستاده بگوید که من کردم ۵ [illegible]

سروشاورز بایستد

۵ [illegible] ۵ زوتی بگوید که برجای سروشاورز ایستاده بماند ۵

[illegible] ◎ [illegible]

بسیار دانا — راست گوینده — بسیار ◎ [illegible]

[illegible] ◎ که این سروش اشو زوردانا و بسیار راست گوینده است

جای او ایستاده بماند ◎ [illegible] ◎ [illegible] ◎ [illegible]

◎ راسپی بران جای ایستاده مانده بگوید که من قبول کردم ◎ فارسی کننده میگوید که

شرح این پهلوی کننده هیچ نکرده است و از اوستادان از تجویز کردن از کی استاد این چنین

شنیدم که هرگاه که هنگام رستاخیز تن پسین خواهد شد آنگاه دادار اورمزد و بهمن امشاسفند

و اردیبهشت امشاسفند و شهریور امشاسفند و اسفندارمد امشاسفند و خرداد امشاسفند

و امرداد امشاسفند این هر هفت امشاسفندان ایزشن خواهند کرد آنگاه این هر امشاسفندان

زوتی خواهند شد و این هر هفت که آخر تر وخشی خواهند شد یکی هاونان دویم آتر وخش سیوم

فربرتی چهارم آبرتی پنجم آسنَتر ششم رتهویشکر هفتم سروشاورز این هر هفتان آن

امشاسفندان را آتروخشی خواهند کرد اما این هر هفت را امکان ایستاده ماندن جدا جدا

هست ◎ هاونان بر دست راست زوتی بایستد و آتروخش نام را بر طرف راست زوتی در نزد

آدشت آتش بایستد و فربرتار نام را آن بر دست چپ زوتی خواهد ایستاد و چهارم آبربیتی نام را
آن بر طرف چپ زوتی در نزد آدشت آتش خواهد ایستاد و پنجم آتشنه تار نام را آن زوتی را بر طرف راست
جای زوتی و در میان جای آدشت آتش خواهد ایستاد و ششم راتهویشکر نام را آن زوتی را بر طرف
چپ و در میان آدشت آتش خواهد ایستاد و هفتم سروشاورز نام را آن مقابل زوتی شده در نزد
آدشت آتش خواهد ایستاد این هر هفت آتروخش و هر هفت امشاسفند از آتروخش خواهند نموده
آن همه را جای جدا جدا که گفته بران جای ایستاده آتروخش خواهند نموده از ان هر هفت آتروخش را
بران جای دانستن زوتی آتروخش را میگوکه بر فلان جا ایستاده شو انگاه آن آتروخش کننده موبد
بران جای دست بکش کرده ایستاده شده زوتی را باز جواب بدهد اجیم ویسایه بع اجیم ویساد
را معنی اینکه من قبول کردم بع تو آنچه گفتی آن بر پنجای ایستاده مانده این هر هفت مکان وندیداد
میکنند دران نوشته است بران مکان ایستاده می مانند این چنین از کی اُستاد از تجویز کردن معلوم
شده آن نوشته است پس غیب دان خدا است چراکه در پنج بر کرده وندیداد هیچ این آتروخش را نام
هست از ان بسیار صاحبان پرسیده تجویز نموده از ان بسیار صاحبان گفته که شرح این نکرده است
تا ما چه دانیم و کسی بر چنانکه بر بالا نوشته است هم چنان گفته از ان نوشته است و از کی این چنین

۲۲
۱۳

هم شنیده است که دادار اورمزد خود زوتی خواهند نشست و ایون هر هفت آتر وخش با هم بر مکان خود جدا جدا نشسته آتر وخش، دادار اورمزد خواهند کرد ۞ از اینجا زوتی و آتر وخش هر دو موبد بخوانند ۞ [illegible]

اتهورنان را　　تعریف کنم　　رتشتاران را

[illegible]

تعریف کنم　　برزیگر　　افزونی کننده را　　تعریف کنم

۞ [illegible]

[illegible] ۞ زوتی و آتر وخش هر دو موبدان بگویند که اتهورنان یعنی دستور و موبدان را تعریف کنیم و بخوانیم رتهشتاران را یعنی پادشاه و پهلوانان را تعریف کنیم و بخوانیم و برزیگران که افزونی باغ و زراعات کننده را تعریف کنیم و بخوانیم ۞ [illegible]

خانه　　خانه را

[illegible]

صاحب　　تعریف کنیم

[illegible]

محله　　محله را صاحب

[illegible]

تعریف کنیم　　شهر

[illegible]

شهر را صاحب تعریف کنیم دیهه دیهه را

[illegible] ۵ [illegible]

صاحب تعریف کنیم ۵ [illegible]

[illegible] ۵ خانه وصاحب خانه را وسردار را تعریف
بکنیم وبخوانیم محله وصاحب وسردار محله را تحسین کنیم وبخوانیم شهر وصاحب وسردار شهر را تعریف
کنیم وبخوانیم دیهه وصاحب وسردار دیهه را تحسین کنیم وبخوانیم ۵ [illegible]

[illegible] جوان نیک

منش را نیک سخن [illegible]

[illegible] نیک کارکردار را نیک

دین را تعریف کنیم ۵ [illegible]

[illegible] ۵ جوان مرد نیک منش را ونیک گفتار را ونیک کردار را ونیک دین را
تعریف کنیم وبخوانیم ۵ [illegible]

جوان سخنان گوینده

[illegible] ◎

توریف کنیم   خیشوودث را   تحسین کنیم

◎ [illegible] ◎ جوانان گوینده،

وجادنگوئی کننده را توریف کنیم و بخوانیم و خیشوودث کنند را توریف کنیم و بخوانیم ◎ [illegible]

[illegible]

بر بالا   نیک فرمان   تحسین کنیم   گردنده   دهیه را

[illegible]

کدبانو را   خانه را   خانه   توریف کنیم   رسیدن

[illegible] ◎ [illegible]

توریف کنیم ◎ [illegible]

[illegible] ◎ دهیه و شهر را گردنده را توریف کنیم و بخوانیم و نیک فرمان رسیدن

به نیک حکم رساننده را توریف کنیم و بخوانیم خانه و کدبانوی خانه را تحسین کنیم ◎ [illegible]

کدبانو   [illegible]

بسیار   توریف کنیم   اشو

[illegible]

نیک منشنی بسیار نیک گوینده بسیار نیک فعل را

[illegible]

نیک خوب آموخته سردار پادشاه اشو

[illegible]

[illegible]

[illegible] کدبانو اشو را تعریف کنم که بسیار نیک منشنی و بسیار نیک گوینده و بسیار فعل کننده و خوب آموخته که شوهر خود را پادشاه و سردار خود داند [illegible]

[illegible]

بنده منشنی را سفندارمد که شمارا ماده

[illegible]

اهورمزد [illegible]

[illegible]

ہا ۳

۲۴

◎ آنکه بنده منشنی را اسفندارمد را زمین ای هورمزد که داده تو هست همچنان آن زن ،

برداشت کننده پُر منشنی را ◎ [illegible]

[illegible] مرد را اشو توریف

کنیم بسیار [illegible]

[illegible] نیک منشنی را بسیار نیک گفتار را

بسیار نیک کردار را ◎ [illegible]

[illegible] ◎ ،

◎ که مرد اشو او را از ان نرسیده باشد مرد بسیار منشنی و نیک گفتار و نیک کردار را ◎ [illegible]

[illegible] ظاهر

کننده آن کاهنده ◎ [illegible]

[illegible]

[illegible] ◎ و کار ثواب ظاهر کننده و گناه را

کاهنده و از گناه دور ماننده ◎ [illegible]

از کردن که

[illegible]

[illegible] جهان را استوبي افزون ميشود

[illegible] که هر کرا از نيک فعل کردن

استوبي جهان افزون و زياده شود [illegible]

[illegible] آن شما هر يک بزرک

رد [illegible]

[illegible] کفته است ردرا توريف

کنيم [illegible]

[illegible]

امشا سفندان فايده مندان بسيار دانا

[illegible]

[illegible]

[illegible] ردکر امشاسفندان به بر حکم يک مينوي ايزد

وگیتی ایزدها بگیرد و بر حکم او قایم بماند و امشاسفندان مینو را لایق باشد و از زرد و سردار گیتی ،

بسیار دانا باشد ۞ [illegible]

[illegible] راست گوینده بسیار بر بالا

رسنده [illegible] ۞ [illegible]

[illegible] ۞ بسیار کننده خرد بسیار

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ و بسیار راست گوینده و از همه بهتر منش رسنده

بر کار دین و بر کار انصاف از عقل کردن شاید آن چنان کار کننده هست ۞ [illegible]

[illegible] بزرگ

امشاسفندان گوید دین مزد [illegible]

یعنی

۱۳ ۞ [illegible]

بزرگ امشاسفندان او را گویند در دین مازدیسنان که بر بالا گفته آنچنان آن رد و دستوران که

اورا که آن چنانکه راستی و دانایی به از ذاتی عقل کار کننده او برابر امشاسفند است

در دین مازدیسنی که نیک خصال و پاکیزه موبدان موبد باشد آن چنان ادو دستوران را تعریف

کنیم و بخوانیم ۞ [illegible]

[illegible] اثهورنان رثیستار واستریوش

[illegible] ۞ [illegible]

افزونی کننده ۞ [illegible]

[illegible] ۞ بر بالا رد و دستور نیک خوبی موبدان موبد گفته آن اثهورنان را

به دستور و موبد را و رثیستار پهلوان و پادشاه را و برزیگر به افزونی کننده زراعت و باغ آن ارد

و دستور را تعریف کنیم و بخوانیم ۞ [illegible]

[illegible] چنانکه اورمزد خواهش که آتروخش

[illegible] پش ۞ [illegible]

[illegible] ۞ تو که آتروخش هستی که آنچنان که خواهش اورمزد باشد

آن چنان تو در نزد من بگو آنچنان زوتی آتروخش را بگوید و راسپی زوتی را باز جواب گوید ۞

[illegible] ◦ [illegible]

تو مرد اشموزنان زوتي هست ◦ [illegible]

[illegible] ◦ كه تو از اشمو زنان زوتي هستي بوي تو مرا موبد زوتي

هستي باز زوتي بخواند ◦ [illegible]

[illegible] ◦ [illegible]

[illegible] ازمن آن زوتي قبول

كن توريف كردن [illegible]

خواندن خوب يزشن

[illegible] ◦

خوب شمار كردن خوب آواز خوب يشتن

◦ [illegible] ◦

[illegible]

[illegible] ◦ كه ازمن آن زوتي قبول كن يزشن نهارا توريف كردن وبخوب خواندن

وخوب شمار كردن بوي بسيار ياد كردن ويا د داشتن بخوب آواز خواندن وخوب يشتن اين همه ازمن

قبول كن ◦

◎ کرده چهارم ◎ [illegible] ◎ [illegible]

[illegible] چنانکه مرا منشنی آن بیزم

[illegible] بهتر

[illegible] پیدائیش را بهتر برپرهیزکاری بهتر

[illegible] ◎ [illegible] تا دانایی
بهتر درست راندن را

[illegible]

[illegible]

[illegible] ◎ آنکه از منشنی من آنرا بیزم و بزرک بدارم آن بهتر پیدایش را و

آن بهتر بندکی را و اشوی پرهیزکاری را و آن بهتر دانایی را و درست رفتن را و راندن را ◎

◎ [illegible] ◎ [illegible]

◎ [illegible] ازوراسیدن سرداری بوین روش سرداری بوین روش

[illegible] ◎ بوین روش از سرداری و بوین روش در

سرداری ازوراسیدن لعنی ازردی وازردی بنه ازوراسیدن ◎ [illegible]
خوب کوسفند

[illegible]

۲۷

[illegible] ◎

سخاوتیا کنم   مزدیسنی   زرتشت

[illegible] ◎ خوب کوسفند ازا

سخاوت کنم منکه زرتشت دین مازدیسنی هستم آن کوسفند ازا از آب و کاه سخاوت کنم ◎

◎ [illegible]

که   اوشان را   یزان کنم   سردار را   بلند

[illegible]

ردی   میزد   ردی   رد را

[illegible] ◎ [illegible]

خوانوزن را

◎ [illegible]

[illegible] ◎ واوشان را یزان کنم ردی میزد را وخواندن رد و دستور را و ردیرا بعی میزد

کهنبار را خواننده را یزان کنم ◎ [illegible]

[illegible]   تمام   ایریک

اشوان   جماعت را

B ٤٤

[illegible]

یزشن نیایش خوشحال

[illegible]

بلند مشهور کنم ۞ [illegible]

[illegible] ۞ و همه هر یک طایفه اشویان را از یزشن کردن و نیایش کردن

خوشحال بکنم و بلند ظاهر کنم ۞ کرده پنجم ۞ [illegible]

[illegible] قبول کنم شما امشا

سفندان تعریف زوتیا [illegible]

[illegible] از خواندن یزشن

خوب شمار بر بالا رسیدن ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ قبول کنم تعریف شما امشاسفندان و ستایش نمودن از یزشن خواندن زوتیا

و از خوب شمار کردن بر شما برسم ۞ [illegible]

یزشن شمارا

[illegible]

نیایشن خوشحال کنم بلند مشهور کنم

[illegible]

که امشا سفندان هستید [illegible]

[illegible]

شما را ایزش کردن و نیایش دعا آجزی کردن خوشحال کردم و بلند مشهور کنم شما که امشاسفندان هستید

شما را [illegible]

مایازا نیک صاحبی ردرا خواندن

[illegible]

اشتویی فیروزگری نیک روان

[illegible]

که فایده مند از اشتویی [illegible]

[illegible]

٥ که از یزش و نیایش کردن شما مایان را نیک صاحبی ورد و دستور را خواندن داشتوبی و

فتح و فیروزی نیک روان را که مایان فایده مند اشو هستیم آن مایان را بشود ٥ [illegible]

[illegible] آن

شما امشا سفندان نیک صاحبان نیکی دهنده

[illegible]

به هیچ تن خودرا ازجان به

[illegible] ٥ [illegible]

همه نیک زیستن ٥ [illegible]

[illegible] ٥ شما که امشاسفندان

و نیک صاحبان و نیکی و خوبی را دهنده هستید که شما را من به هیچ من خودرا تن و جان خود همه از

نیک زیستن ٥ [illegible]

[illegible] خوب شما را بخواهم آن دین اشو

اهورمزد ٥ [illegible]

[illegible]

گرده ششم [illegible]

آموخته ام

[illegible]

آگاهی راستی یاری

[illegible]

گفتن راست زور

[illegible]

امشاسفندا ازا یاری بکنم برای راستی خود آن یاری از آگاهی و خبر زور از راست گفتن [illegible] دو مرتبه سخنان

زور کاوردن خوانده و زور برآورده یاری امشاسفندان برای راستی ام [illegible]

امشا [illegible]

سفندا ازا بهتر نیک نام [illegible]

بخوانم [illegible]

امشاسفندان بهتر نیک [illegible]

ثواب

٧٥٤

[illegible]

بلند بیزم امید بهتر کرفه امید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ◉ امشاسفندان که بهتر و نیکنام هستند و اشو هستند آن

امشاسفندان ابران نیکنامی از ثواب بلند بیزم و بزرک دارم بران امید بهتر کرفه و بران امید بهتر دین

مازدیسنی از ثواب و پاکی بیزم و بزرک دارم ◉ کرده هفتم ◉ [illegible]

[illegible] کوینده
راست سخن بیزم

◉ راست سخن کوینده را بیزم و بزرک دارم ◉ [illegible]

[illegible] سروش اشورا بیزم

خزانه بهتر بیزم
[illegible] ◉
نیریوسنک را بیزم

◉ [illegible] ◉

۷۶٤

۳۰
سروش اشو را بیزم و بزرگ دارم بهتر خزانه را بیزم و بزرگ دارم بهتر ارشتنگ ایزد را بیزم و

نیریوسنگ ایزد را بیزم و بزرگ دارم [illegible]

همت را صلح

[illegible]

را
صلح و همت دوستی بیزم

[illegible]

بیزم [illegible]

اشوان بیزم مینورا خالصی بی شستی

[illegible]

کروش بیزم یکل را جینود بیزم فروهر را

[illegible]

ملبند بیزم مزد را اهور مان

[illegible]

آسانی همه روش بیزم اشوان را مکان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بغیر شستن و خالص و هشیار مینو را ابیزم و بزرگ دارم و فروهر اشویان را ابیزم و چینود پل را ابیزم و بزرگ دارم و گروثمان او رمزد را ابیزم و بزرگ دارم که گروثمان بهشت را و بلند و بزرگ جهان مکان اشو را ابیزم که آن مکان همه خوبی و روشنی و از آسانی پر که بهشت اشویان را ابیزم [illegible]

[illegible] بلند

بهشت بلند آمدن ابیزم [illegible]

[illegible]

در بهشت بلند و خوب آمدن ابیزم که در بلند بهشت همه راه آمد و رفت را ابیزم و بزرگ دارم

[illegible]

راست رفتن . ابیزم بهتر افزونی جهان

[illegible]

تازگی جهانرا فایده را جهان را که دین

۳۱

[Avestan script]

مازدیسنی [Avestan script]

[Avestan script] راست رفتن بیزم بود آستاد ایزد را بیزم و بزرگ دارم و جهان را

بهتر افزونی کننده و جهان را تر و تازه کننده و جهان را نفع و فایده دهنده آنکه دین مازدیسنی آن را

بیزم [Avestan script]

صاحب   مهر   بیزم   راست را   رشن

[Avestan script]

صحرا   را   بیزم [Avestan script] رشن ایزد صاحب راستی را بیزم و مهر ایزد

صاحب صحرا بود پاسبان دست را بیزم بود که در دشت که تنها برویم و بیاییم آن از راه مهر ایزد بود

از مهر مهر ایزد [Avestan script]

بیزم   پارند   فراخ

فراخ [Avestan script]

کوششی   فراخ   فراخ   منتشی   فراخ [Avestan script]

فراخ

[illegible]

فراخ کنشنی بلند تن گرانبار

[illegible]

[illegible]

فراخ پارند رابیزم پارند نام را فرشته است آن ارشتنگ ایزد راهمکار است و او صاحب خزانه
است آن پارند ایزد را بیزم که او فراخی فراخ منشنی را واز فراخی فراخ گوشنی را واز فراخی فراخ کنشنی را
که بلند وگرانبار تن را آنرا بیزم ودیگر پارند خزانه را هم میگویند که آن خزانه فراخ منشنی را وفراخ گوشنی را
وفراخ کنشنی را وخوب وگرانبار تن را بیزم [illegible]

[illegible] مردانه با مردان

بیزم فراخ مرد [illegible]

[illegible] فراخ مرد خرد که تیز

رونده که [illegible]
زور آور بسیار

[illegible]

[illegible] ۞ در مردان آنکه مردانه مرد مردی آنرا ببزیم که آن بسیار مرد و فراخ ویر

مرد بی بسیار عقل را مرد که بسیار تیز رونده و بسیار زورمند مردی آنرا ببزیم ۞ [illegible]

[illegible] که اورا

برسد بنو بخت که مردمان [illegible]

[illegible] گرفتار بسیار

تو را خلاصی برید ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ که آن مرد را برسد بنو بخت که مردم که هست با بسیار گرفتاری تو آن مردانرا خلاصی

بدهد بی اهر که مردانه مرد و بسیار عقل را مرد و بسیار رونده بی بسیار کوشش را و بسیار زورمند که

اورا از مردی او بنو بخت برسد بی از مدد بندگی بخت او روشن بشود و ازان مردانه مرد دیگر مردمانکه

با بسیار گرفتاری که تو آن گرفتار مردان را او خلاصی بدهد آن مردانه مرد را مردی را ببزیم بی روشن بخت

چالاک مردان از مردی خود بدبختانرا برداشته و پرورش کنند و از روشن بخت تو بدبخت مردمانرا

خلاصی بدهد مردی آن مردان را ببزیم ۞ [illegible]

خواب اورمزد داده

[illegible]

بیزم آسانی جانوران مردمان آن

[illegible]

گوسفندان و مردمانرا

[illegible] بیدا کرده اورمزد که خواب آنرا بیزم که آن مردمانرا و جانورانرا

آسایش و آسانی دهنده است خواب بیدا کرده اورمزد آنکه در دین پیدا انکه خواب کردن

گفته است یعنی در میان شب و روز سیوم حصه خواب کند و بخوابد یعنی در میان شب و روز شصت ۶۰

گهری شده دران شصت ۶۰ گهری بیست ۲۰ گهری یعنی هشت ساعت خواب بکند شب و روز بیوسته

آن خواب اورمزدی است و در شب و روز بسیار خوابد و بسیار نشستن دارد و نشسته و در گفتگو کردن

هم ضعف نماید آن خواب اهریمنی است که خواب را دیو ناپاک بوشیاسب نام است او بسیار خواب

میکناند [illegible]

آن پیدایش اشو بیزم که هست

[illegible]

اول داده اول هست بیدا کرده

◎ [illegible]

[illegible] ◎ آن پیدایش بزرگ کارا بیزم و بزرگ دارم که آن هست پیدایش

مینوی اول داده و اول پیدا کرده ◎ [illegible]

[illegible] از آسمان از آب

از زمین از اورور ازکوسفندان از کاو یو داد [illegible]

◎ [illegible]

[illegible] ◎ که پیدایش آن اشویان قبل از آسمان و قبل از آب و قبل از زمین و

قبل از اوروران و قبل از کاو و کوسفندان نیکی دهنده کاو یو داد ◎ [illegible]

[illegible] زره

فراکرد را بیزم باد عجایب مزد داده [illegible]

[illegible] ◎ [illegible] بیزم

[illegible] ◎ زره فراکرد نام دریارا بیزم و باد عجایب تیز پیدا کرده بیزم اورمزد ◦

[illegible] آسمان بهتر خوناهین بیزم اول داده

۸،ی

[illegible]

اول خوب پیدا کرده جهان واز کیهان

[illegible]

طایفه‌ها ۞ [illegible]

[illegible] ۞ بهتر آسمان را که خوانا این را ایزدم که آن آسمان از جهان و از طایفه‌های جهان نیز در

آفرینش اول داده و اول پیدا نموده ۞ کرده هشتم ۞ [illegible]

[illegible] ازین گفتن

بزرگی ازین گفتن [illegible]

[illegible] ۞ خوشی اهور

مزد اشوا [illegible]

[illegible] ۞ ازین گفتن بزرگی و ازین گفتن خوشی و خوشحالی اشو اهورمزد را ۞

۞ [illegible]

با بهتر ایزدها که

گاه ۸

۳۴

[illegible]

که اشا سفندان نیک صاحبان

[illegible]

نیکی دهندگان ◎ [illegible] ◎ بهتر ایزدها را بهمه اشا

سفندان بزرگی وخورشی که اشا سفندان نیک صاحبان ونیکی دهنده است آن اشا سفندان را

و ایزدان از اسم خورشی وبزرگی بهمه اهورمزدائین خوانونی ◎ [illegible]

[illegible] پنجاه صد چندان

[illegible] بسیار صد

[illegible] هزار چندان بیور

[illegible] چندان بیشمار

[illegible] بسیار بسیار هر یک

اوشان را

◎ [illegible] ◎ هزار

◦ پنجاه چندان وصد چندان واز هزار بسیار واز ده هزار بسیار وبسیار بسیار بیشمار اوشان را

خوشی و هر یک بزرگی ◎ [illegible]

صاحبی همیشه بسیار نیک صاحب [illegible]

آن [illegible] ◎ [illegible]

که بر

[illegible]

◎ تو که نیک صاحب بسیار که صاحبی تو ازان بر من بود آن شما را از همیشه بسیار نیک صاحبی

نیکی برمایان ◎ دیگر بود که من ترا نیک صاحبی را مراد را حصه ببرم بود مرا ازان نیک صاحب

توآن شاید که مرا ازان نیکی ◎ [illegible]

بچشم برهم

[illegible]

داشتن [illegible]

ثواب اهور مزد که ◎ [illegible]

بلند ◎ [illegible]

[illegible]

[illegible] ◎

◎ آن نیکی من خود بدهیم و چشم از کسی دیگر که دیگران مرا نیکی بدهند آنرا داشتن کم دیگر آن

نیکی من خود بدهیم دیگر از او من چشم که دیگر از او حاصل کردن بدهیم که از او مزد بلند ثواب که

از بهشت نیکی قبول کرده دیگر گفته او مزد ار بهشت را آنچنان نیک صاحبی و نیکی

از نیک صاحب تو مرا بده این سخنان زرا آتشت است ◎ کرده نهم ◎ //

◎ [illegible]

هوم بلند داده در زور بلند داشته

◎ [illegible] //

[illegible] ◎ هوم که بلند داده

و در زور بلند داشته ... هوم که در میان یزشن کرده است و آن هوم در آب زور داشته است

[illegible] ◎ [illegible]

بلند داده تا الحال بلند خواهد داد بعد ازین ◎ [illegible]

[illegible] ◎ آن هوم بلند و بزرگ که داده تا الحال و بلند خواهد داد

بعد ازین در پیش ... در میان یزشن تا حال هر که هوم داده ... کرداخته و بعد ازین هر که در *

[illegible] ◎ یزشن خواهد کرد ساخته و در کار خواهد آورد

جدا　　فتح مند

[illegible]

[illegible] ◎ فتح مند و از آزار جدا آن مرد ◎ [illegible] ◎ از آزار

◎ [illegible]

دانائی　　با　　تندرستی　　خزانه را

[illegible] ◎ [illegible]

[illegible] ◎ [illegible]　　همراه　　تندرستی

[illegible] ◎ [illegible] ◎ ازان آن مرد با تندرستی خزانه و ازان با تندرستی دانائی

اهورمزد [illegible]

[illegible]　　زرتشت　　با　　تندرستی

تندرستی

[illegible] ◎ [illegible]

وازان با تندرستی اهورمزد ◎ [illegible] ◎ [illegible]　　همراه

[illegible] ◎ [illegible] وبا تندرستی زرتشت

تندرستی　　زرتشتروتم

[illegible]

با تندرستی ازان همراه

[illegible]

[illegible] ◎ وازان با تندرستی زرتشتر وتم وازان با تندرستی بود آن مرد با تندرستی همه

بود برابالا آنچه که گفته ازان همه آن مرد را تندرستی باشد ◎ ودیگران این چنین هم معنی

میکنند که این هوم آن همه که برابالا گفته آن همه را تندرستی بکند ◎ [illegible]

[illegible] نیک آن

فرمان اشو آن نیک فرمان [illegible]

رسیدن بر

◎ [illegible] ◎

آن مرد نیک فرمان را اشو آن مرد بر رسیدن نیک فرمان بود آن مرد نیک فرمان اشو ازاو آن مرد بر

نیک فرمان رسیدن او بر نیک حکم رسنده ◎ [illegible]

[illegible] که دین بهتر

مازدیسنی که [illegible]

نیکان بهان

[illegible]

آفرین [illegible]

[illegible] آنکه بهتر همراه دین به مازدیسنی او را آن مرد را و آنکه نیکان و بهان دعا

کننده همراه پشه دعا و همراه دعا نیکان و بهان آن مرد را [illegible]

[illegible] که نیکان

بهان بی دروغ [illegible] که نیکان

[illegible]

بهان بی زخجیده [illegible]

[illegible] هر نیکان و بهان بیدروغ

به نه دروغ گوینده و هر نیکان و بهان که بی زخجیده به بیگناهان آن را همراه آن مرد

[illegible]

در یزن کردن یزن کنم بریزن

[illegible] اهورایی

ها ۹

[illegible] ○

آن همه را در یزن کردن یزان بکنم و برابر و رامی مزدای یزن کردن گویم و سوای این از دیگر بلند خواندن

[illegible]

از کوشش بر بالا گرفتن نیک بلند

[illegible] ○

یزش نیک خوب شمار کردن

○ [illegible]

[illegible] ○ آن اشرده هم [۱۸] از بالا گرفتن و نیک بهتر یزش کردن و از نیک و

خوب شمار کردن این ۱۸ را بر بالا گرفتن در شرح که نوشته است آن را تجویز بسیار کرده اما این اشرده را

شمار هیچ نماید که آن اشرده چه چیز است ○ [illegible]

[illegible] که هست هوم سلاح

افزونی اشو ○ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۸ ○ که هست او جار هوم [illegible] هوم را آلات و سلاح افزونی کننده اشو که جواب آن در
بیش می آید ○

[illegible]

ازاشوبی بلند داده ازاشوبی بلند خواهد داد

[illegible]

[illegible] ازاشوبی بلند داده بوم تا بزرگ و ازاشوبی و ثواب

بلند خواهد داد بعد ازین که درپیش [illegible]

[illegible] اشوبی بر یزان کرده اشوبی

بر یزان خواهد کرد [illegible]

[illegible] ازاشوبی و ثواب

یزان تا حال و اشوبی و ثواب یزان خواهد کرده بعد ازین درپیش [illegible]

[illegible] دانسته تا الحال

اشو خواهد دانست [illegible]

[illegible] ازاشوبی و ثواب

دانسته تا الحال و ازاشوبی و ثواب خواهد دانست بعد ازین درپیش بوم را [illegible]

همتدار

۹۶۴

۳۸

[illegible] ◎ [illegible]

آن همتدار فتح مند ◎ [illegible]

[illegible] ◎ همتدار و همتی آن مرد بود اورا بسیار همتدار کند

و او فتح و فیروزی همت را بود اورا بسیار فتح مند کند ◎ [illegible]

[illegible] همت را کردن

همت را پرهیزکاری [illegible] همت را دانایی

◎ [illegible]

[illegible] ◎ او همت کننده و او پرهیزکاری همت را و او دانایی همت را ◎

[illegible]

همت را درپیش اونوه همت را

[illegible] ◎ [illegible]

از پس روندگی ◎ [illegible]

پیش رونده همت استادرا آن مرد و در پس رونده همت شاگردرا آن مرد ◎ //

[illegible]

همت را آن ایزدها را که

[illegible]

امشا سفندان نیک صاحبان نیکی

[illegible]

دهندگان همه زندگی را تمام فایده مندان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وامشاسفندان نیک صاحبان و

نیکی وخوبی دهنده که همه زندگی را امرک هستند یعنی بیمرگ اند ونفع وفایده را هستند واو هرگز نمیرد

واو شان را کشتن نتوانند آن چنانکه امشاسفندان هستند آن مرد را بسیار همت مند کنند

[illegible]

که امشنغ را[2] بهتر ماندن که آنجای

◦ [illegible]

[illegible] ◦ بهمن را ماندن یعنی بهمن امشاسفند را ورود نمودن و ماندن

آنجایی که هر جا که از بهتر منشنی باشد یعنی هر مردم که از بهتر منشنی باشد در آنجایی بهمن امشاسفند را

نزول نمودن یعنی بهتر منشنی را ورود نمودن در آنجا ◦ [illegible]

خرداد

[illegible]

امرداد کوسفند افزا [illegible]

آتش روان کوسفند افزا تو [illegible]

کدام نام را ◦ [illegible]

[illegible]

[illegible] ◦ مایان خرداد امشاسفند را و امرداد امشاسفند را و مایان تو کوسفند افزا و روان

کوسفند افزا و کدام نام آتش را یعنی نام این آتش گفته است ◦ [illegible]

هریس

[illegible]

اشو کاه مند [illegible]

طعام مند

[illegible]

بخشش مند

[illegible]

[illegible]

هدیس آنکه از ثواب بُر یعنی کار کرفه کند یعنی ثواب را انبار جمع کند آنرا هدیس اشو کرده میکویند
و هدیس پاسبان را هم میکویند آن هدیس بُر کرفه را و کاه بر کرده را یعنی کاه را انبار میکنند برای
کوسفندان آن از کاه بر کرده را و از طعام بر کرده را یعنی طعام خوردن از آن یعنی طعام و خوراک بر کرده
یعنی غله و دانه را انبار کننده آنرا و از بخشش بُر یعنی در میان مردمان بخشش و سخاوت کند آنرا

[illegible]

تعریف یزشن نیایش

[illegible]

خوشحال بلند مشهور کنم [illegible]

[illegible] تعریف و ستایش کنم از یزشن
و نیایش کردن خوشحال کنم و بلند مشهور کنم [illegible]

که آن اهور

[illegible] ۞

سفندار امشا آن که مزد

[illegible] ۞ وآن اورمزد را و آن

امشاسفندان را ۞ [illegible]

یزشن ملبند اشو رد [illegible]

نیایش [illegible] ۞ [illegible]

که بالا تر رد

[illegible]

دادار اورمزد [illegible] کر اشو و ملبند که ردار سرد و رد ۞ [illegible]

آنرا ایزشن و نیایش و عاجزی بکنم بالاتر رد و سردار دستور را ۞ [illegible]

بسیار رسنده که [illegible]

ثواب که بسیار رسنده [illegible] ۞

خواندن ردا ازا ۞ [illegible]

وآن دادار اورمزد بسیار رسنده ۞ [illegible]

از کار کرده و بسیار رسنده از خواندن ردود دستوران ۵ [illegible]

[illegible] که مانتره

بزرگ که دین [illegible]

[illegible] مازدیسنی

که ستود یشت ۵ [illegible]

[illegible] ۵ که مانتره سفند بعد بزرگ

اوستا را و دین مازدیسنی را و ستود یشت نام نسک را ۵ [illegible]

[illegible] که تمام

دستورانرا تمام [illegible] ۵

رد خواندن را

۵ [illegible] ۵ که همه ردانرا و همه ردان را

خواندن را و کردن را ۵ [illegible]

[illegible] تمام هر یک استوانرا

طایفه را [illegible] ۵ آن

یزش نیایش خوشحال بلند مشهور شنیدن است

١٩٢٦

ابم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده دهم [illegible]

خواهم درین یزشن

[illegible]

ارزه — شوه — فرددفش

[illegible]

ویددفش — وورو برشت — وورو

[illegible]

زررشت — این — کشور — که — خنرث بامی

[illegible]

[illegible] بخواهم درین

درین یزشن ارزه وشوه کشور را د فرددفش وویددفش کشور را و وورو برست و وورو زرشت

کشور را و این کشور که خنرث بامی نام راست و در میان این خنرث بامی هفت ملک است

و دیگر کشور که بر بالا گفته آن ویران است ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

[illegible] بخواهم بسیمین

[illegible] تاونیم

[illegible] آهن را تاونیم

[illegible] طشته

[illegible] زور بردن را ورس را هوم را

[illegible] نگاه داشته را

تو برسم از اشتوبی بلند بسته را

⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ بخواهم درین یزشن تاونیم نقره را

و تاونیم آهن فولاد در او طشته زور و برسم بردن را و برسم کنجانیدن و تازه داشتن طشته را

و ورس را و اموال ورس را و هوم بالا را و هوم سیلی را کوفته هوم کواخته است نیکان نگاه داشته

نماز ۱۱

۴۲

آن هوم را و توبرسم که از اشتو پیا بلند بسته است توبرسم را و آلات یزشن کردن را بخواهیم درین

یزشن ◎ [illegible]

بخواهیم اهو نور

[illegible]

صاحب سرداریرا تعریف کرده دین

[illegible] ◎ [illegible]

مازدیسنی ◎ [illegible]

[illegible] ◎ بخواهیم درین یزشن صاحب و سرداری اهور

مزد اهو نور را که مازدیسنی دین را ستایش و تعریف کرده روندگان و مازدیسنی دین را روا کننده

و دین را زیاده کنندگان آنرا ◎ کرده یازدهم ◎ [illegible]

[illegible] اهور مزدرا

از هوم یزان کنم

[illegible] ◎

که بلند داده

◎ [illegible] ◎

[illegible]

که نفع خواهنده فتح مند افزونی دهنده

[illegible]

جهان [illegible] ۞ که آن دادار اورمزد نفع

و فایده را خواهنده و صاحب فتح و فیروزی و افزونی جهان کننده ۞ [illegible]

[illegible]

نیک صاحب اشو که رد خدا

[illegible]

اشو ۞ که آن دادار اورمزد نیک و بهتر صاحب و رد خدا اشو یعنی سردار و صاحب

اشو ۞ [illegible]

امشا سفندان را هوم

[illegible]

بزان کنم ۞ پیمرک و بزرک امشاسفندان را یزان کنم و طلب نمایم بزین

هوم ۞

ها ۱۱

۴۳

[illegible]

آب را بهتر هوم را یزان کنم

[illegible] ⊙ این هوم را بهتر آب را یزان کنم ⊙

[illegible]

خود روان را از هوم یزان کنم

[illegible]

همه اشو جماعت را از هوم یزان کنم

⊙ [illegible]

[illegible] ⊙ من روان خود را یزان کنم و بدین هوم و همه اشو جماعت طایفه را

یزان کنم بدین هوم ⊙ [illegible]

[illegible] بوین هوم بدین هومران این صاف

این یزد را ⊙ [illegible]

[illegible] ⊙ این هوم درین هومران که خالص و صاف کرده است آن هومرانرا و این

آراسته کرده میزد را و این آراسته کرده و صاف کرده آلات یزش نشستن را و این میزد را ۞

۞ [illegible]

این آسمان را اول پیدا اشرا این سیمین

[illegible] ۞ [illegible]

ها و نیم بر ببرده ام هوم زرین رنگ ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ اول آسمان پیدا کرده است آنکه او برها و نیم سیمین که ببرده ام زرین رنگ هوم را

یع خالص بمثال طلا هوم را و آن ها و نیم نقره رایع در میان آن ها و نیم هوم کرده است ۞ [illegible] (این)

[illegible]

آهنی فولادی ها و نیم بر برده ام هوم زرین رنگ

۞ [illegible] ۞ و برها و نیم

آهن فولادی زرین رنگ هوم را ببرده ام یع هوم تیار کرده است آن ها و نیم را آهن آنکه سلاح فولاد از و میشود

آن نرم فولاد را اسکو نیند آن ها و نیم آن هوم کرده در ان میان هوم بدارند ۞ [illegible] (این … آب)

ها ۱۱

[illegible]

هوم این برسم ازاشوئی بلند بسته

[illegible]

آب این هوم که بلند از اشوئی برسم بسته هوم که اهر مرد موبد که برآورده است و هوم تیار کرده است ۰

[illegible]

اوشانرا قالب توانائی اوشان را رسیده

[illegible]

زور ۰ قالب آن هوم تیار کرده را و توانائی را که از ایشان رسیده است زور یعنی زور
هم ایشان برآورده است آنرا ددیگران این چنین معنی می نمایند که قالب فرشته تا که پایدار است و
درین زور قالب ایشان رسیده است یعنی کرب صورت را هم میگویند آن بهر یک صورت آن فرشته تا درین
زور رسیده اند اوشان را ۰ [illegible]

[illegible]

کوسفندانرا اشو هوم این

نیک داده [illegible]

مرد اشو

[illegible] ○ واین اشو بوم را و کوسفند انکه نیکی دهنده

آبزا و اشو مردرا ○ [illegible]

[illegible] آسنیده منشنی اشو آسنیده

منشنی را [illegible] ○ [illegible] 13

فایده امند ان

[illegible] ○

○ وآن آسنیده منشنی اشو ایزدام را و آسنیده منشنی را از فایده بر مردمان را آسنیده آنکه از ذات

خود آکاهی و هشیاری و خرد را میکویند ○ [illegible]

[illegible] اوشان را از کوسفند جیوام را

[illegible] جاوت

[illegible] اوشان را برهیم اوشان را

[illegible] ○ یزان کم

بوبزی روش اوشان یزان کم

○ [illegible] ○

○ [illegible]

اهور مزدا سروش اشورا

هاٰ ۱۱

[illegible]

رشن راست مهر صاحب دشت را

[illegible]

اهورمزد را وسروش اشو را ورشن راست را وصاحب دشت مهر ایزد را مع پاسبان صحرا

[illegible]

اشا سفندارا اشو

[illegible]

فروهران را اشوان روانان را آتش را

[illegible]

اهور مزد ردرا بلند

[illegible]

[illegible] اشا سفندارا وفروهر اشویان را وروانان اشویان را

وآتش او اهورمزدرا و بلند بزرگ ردسردار دستورارا [illegible]

ردیرا میزدرا

[illegible]

رد فروامنش را [illegible]

ردی ایزد رابع ایزد کهنبار را و دیگر این چنین هم معنی میشود که ردی ایزد آنکه هر ایزد کردن را و
جشن کردن را صاحبان و داوران هست آنرا و رد فروامنش که بیست و یک نسک مینو هست
خواندن آن نسکرا [illegible]

[illegible] تمام اریک استوان

طایفه را [illegible]

یزشن

[illegible] نیایش خوشحال

مشهور کردن [illegible]

[illegible]

و هر یک شمار را همه جماعت استویان را و طایفه های استویان را از یزشن کردن و نیایش کردن و عاجزی
کردن یزدان کنم آنکه بر بالا گفته اوشان را [illegible]

[illegible] اشنا

سفندان نیک صاحبان

[illegible]

نیکی دهنده ... تمام زندگی را ... همه فایده را

[illegible]

[illegible] امشاسفندان که نیک صاحبان

ونیکی دهنده و تا همه زنده و بمرگ و همه از نفع و فایده بر [illegible]

[illegible] که بهان است که

بهان را بیدا کننده که بهتر [illegible]
از منشنی مانند

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنکه بهان هستند و آنکه بهان را بیدا کننده است و آنکه

از بهتر منشنی مانند هستند اوشان را و باز این چنین هم گفته که همین امشاسفندان را در انجا

نزول نمودن و ماندن است که در هر جا که بهتر منشنی باشد در ان جا و دیگران این چنین معنی

میکنند که صفت امشاسفندان است که امشاسفندان این چنین هستند [illegible]
که

[illegible]

امشا سفندان نیک صاحبان نیکی دهنده

[illegible]

بدین روش دوستی بدین روش بُنده از بهتر

[illegible]

منشنی [illegible]

[illegible] هر امشا سفندان نیک صاحبان و نیکی دهنده است اوشان را بدین روش از بهمن

دوستی و بدین روش بُنده منشنی که باشد آن دوستی را او اوشان بُنده منشنی را [illegible] بدین روش

[illegible]

اوشان را یزن کم [illegible] بدین روش اوشان را یزن

کم که بر بالا گفته اوشان را [illegible]

[illegible] افزونی اورمزد را درخانه

افزونی دادار را این [illegible] خانه فایده را این خانه

١١ ٦ا

٨٧ [illegible] ◉ [illegible]

نمایش این خانه ◉ [illegible]

[illegible] ◉ این خانه را افزونی

امور مزد را و این خانه را افزونی و نفع و فایده این خانه را و نمایش و عاجزی این خانه را دیگر

معنی اینکه در این خانه امور مزد را افزونی یافتن را و در این خانه افزونی دادن را و در این خانه

نفع و فایده شدن را و در این خانه نمایش و عاجزی کردن را و در این خانه تر و تازه شدن را دیگر

معنی اینکه اما آنچه که اول معنی نوشته است آن درست است ◉ [illegible]

[illegible] شکستن تنگی

این خانه را به شکستن [illegible]

آزار [illegible] این

[illegible] ◉ [illegible]

خانه ◉ [illegible] ◉ برای شکستن تنگی

این خانه و برای آزار دفع کردن این خانه در این خانه آنچه تنگی و هلاکی شکسته و دفع شده

آن را و در این خانه آنچه آزار دفع شده و شکسته آن را ◉ [illegible]

جانوران گوسفندان

[illegible]

مردمان زاده خواهند زاد

[illegible] کوسفندان وجانوران

و مردمان آنکه زاده موجود هستند و آنکه زادن را هستند که بعد ازین خواهند زاد و پیدا خواهند شد

اوشانرا [illegible]

[illegible] اشوان که این

است که [illegible]

این شده اند که مایان هستیم

[illegible]

اشویان که هستند و شده رفتند آنکه مایان هستند [illegible]

که فایده

[illegible] که دیهارا

قریه ها را وشهرانرا نفع و فایده را ما هستیم یعنی دیهانرا وشهرانرا نفع و

فایده دهنده و رساننده [illegible]

[illegible] که بهتر کننده اشو مردان

که بهتر

[illegible]

[illegible] کننده اشو زنان

[illegible] که بهتر کننده اشو مردان هستیم و بهتر کننده اشو زنان هستیم

[illegible]

که ظاهر کننده اشو مردان

[illegible]

ظاهر کننده اشو زنان

[illegible]

[illegible] که ظاهر کننده اشو مرد مایان هستیم و ظاهر کننده اشو زنان مایان هستیم و ظاهر کار کرفه کننده مایان هستیم [illegible]

[illegible] که نیک فرمان را کننده

اشو زنان که [illegible]

[illegible] نیک فرمان را کننده

اشو زنان

[illegible]

[illegible] که نیک فرمان کننده اشوزان مایان هستیم و نیک فرمان کننده اشو

زنان مایان هستیم نیک فرمان اینکه اورمزد را و دین را حکم کننده هستیم [illegible] بهترین روش اوشان را ایزن کنم

[illegible]

که فروهران بهان اشوان

[illegible]

از یاری اشوان زور آور بسیار غالب

[illegible]

[illegible] اوشان را ایزان کنم آنکه

بربالا کفته آن همه را و آنکه فروهر بهتر اشویان را که غالب و بسیار زور آور هستند آن از مدد و یاری

اشویان یزان کنم [illegible]

[illegible]

اشو سروش یزان کنم

ارشتنک [illegible]

صلح را سنگ را نیرو بهتر

نام ۱۱

۳۹

[illegible]

اهور آتش همت را

[illegible]

مزد سردار بلند [illegible]

[illegible]

[illegible] اوشان را ایزان کنم که من گفتم اوشان را وسروش اشو را و بهتر

خزانه را بعی بهتر از شنشنگ ایزد را و نیریوسنگ ایزد را و صلح و همت را و آتش اورمزد را و بلند و بزرگ

رد و سردار را [illegible]

[illegible]

تمام هریک اشوانزا طایفه را

[illegible]

یزش نیایش خوشحال مشهور

[illegible]

[illegible] ۞ و همه هر یک شمار را طایفه اشویان را

و جماعت اشویان را از یزشن کردن و نیایش کردن خورشید بکنم و بلند آشکارا کنم ۞

۞ [illegible] جاوت [illegible]

معنی این کرده در کرده [illegible] نوشته است ازان در اینجا این سخن و این معنی ننوشته است ۞

۞ [illegible] ۞ [illegible]

که بلند داده که یزان کردن ۞ [illegible]

[illegible] ۞ که بلند و بزرگ که یزان کردن داده ۞ [illegible]

[illegible] چنانکه اوشان را یزن

کردن اهور مزد اشو [illegible]

[illegible] چنانکه اوشان را یزن

کردن که اشو [illegible]

[illegible] زرتشت چنانکه اوشان را

[illegible] که زوتی [illegible] ۞ [illegible]

یزن کردن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

○ چنانکه ایشان ایزد کرده اهورمزد اشوبی یزان کرده چنانکه اوشان را یزان کرده اشو زرتشت

بدان امثال امنکه زوتیا هستم که من یزان بکنم چنانکه اشو اورمزد یزان کرده و اشو زرتشت یزان

کرده همچنان منکه زوتیا هستم من هم همه نیکان و بهتر اشویان را یزان کنم ○ [illegible]

آکاهی

[illegible]

یزشن اوشانرا — نیایش — نیایش — آکاهی

[illegible]

دیوا — یزن — آکاهی — رد — یزن

○ [illegible]

[illegible] ○ از یزشن

و نیایش ایشان آکاهی و خبرها واز داد و دین ایشان آکاهی واز خیر یزان کنم واز آکاهی و خبرهای ر

رد و سردار را یزان ○ زوتیا خواننده میگوید که چنانکه اشو اورمزد و زرتشت و رد و سردار دستوران

یزان کرده همچنان از آگاهی را ایشان امن زوتی هم یزان کنم [illegible]

[illegible] شمارا

[illegible] خوشنال نیایش بزرگی

[illegible] مشهور کنم

[illegible] شمارا از یزش کردن و نیایش کردن خوشنال کنم و بلند مشهور کنم

[illegible]

که امشا سفندان هستید [illegible] که امشاسفندان

هستید شمارا کنم یزش و نیایش و عاجزی [illegible]

[illegible] پایان [illegible] اخو

[illegible] از خواندن [illegible] ردرا

[illegible] اشو [illegible] فتح مندیی

نیک روان که [illegible]

فایده مند

اشو

[illegible]

منتشنی

[illegible] ۞ که ما یان اخورا بو اهور مزدرا و اشو ردفروا

بو مینونسک را از خواندن فتح و فیروزی را و نیک روان را که فایده اشو هستیم ۞ [illegible]

یزدان کم

[illegible]

بوبیز روش اورا　تمام　بزرگی　دهیم　اخوییا

[illegible] ۞ [illegible] کود

ردی　که　اهور　مزد ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ بوبیز روشن آگرا یزدان کم بوبیز روش اورا از میان

شما بزرگی بدهیم اخوی ردیرا که صاحب و سردار است آن اخوییا ردیرا از دیگر ایزدان بزرگی بدهیم آن اور مزدرا

اخویی ردی آن اور مزدرا میگوییند ۞ [illegible]

۞ کرده دوازدهم ۞ [illegible]

[illegible]　هوم　برا هوم

که [illegible] ۞ [illegible] کود

صاف　ردی　بلند

[illegible] ◎ هوم ویرا هوم

بع هوم کوفته و کداخته و صاف کرده از بلند ردین بع از سوداری بع از حکم بلند دستور که ار موبد که هوم

[illegible] ◎ کداخته صاف کرده آن مرد

اشورا مزد اهور که [illegible]

سفتمان را

[illegible] ◎ [illegible] زرتشت که

آن موبد که خویش اور مزد ◎ [illegible]

عقل را بسیار طایفه را بسیار

◎ [illegible] ◎ [illegible] وزرتشت سفتمان را خویش

که اور مزد بسیار طایفه را صاحب ◎ [illegible] ◎

وبسیار عقل را که آن اهور مزد است خویش او ◎ [illegible]

سروش بهتر آن [illegible]

[illegible] از اشوبی که اشو

بزرک همراه [illegible]

[illegible] ◎ هستی تو که بدینجای

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ آن زرتشت بزرگوار دستوری را همراه او سروش ایزد اشو گشتاسپ پادشاه را از اشوئی

و پاکی رسیده بدینجایی هم نیکی از تو به این دین تو قبول بکنان پادشاه گشتاسپ را سروش ایزد

با دستوری زرتشت آمده گفته آنچنانکه دستور زرتشت آن زرتشت را هم آن مرد هوم تیار کننده،

و صاف کننده خویش اول این کلام زرتشت الحال آن موبد که یشتن کند او میگوید ۞ [illegible]

[illegible] نیک فرمان را

نیکی بخشم اهو نور [illegible]
از ثواب

[illegible] ۞ [illegible]

بسیار خوانده بسیار خواهم خواند ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ نیک فرمان را نیکی بخشم به من قبول کنم این دین و دیگر از اهم من بگویم که بر نیک فرمان (برود)

واهنور که از اشوهی و ثواب بسیار خوانده تا الحال و بعد ازین باز در پیش خواهم خواند ⊙

[illegible]

هاونیم　　　هموم　　　ثواب

[illegible]

بسیار رانده　　　بسیار خواهم راند　⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ آن اهنور در میان هاونیم هموم گذاشته خواندن از ثواب بسیار رانده تا امروز و بعد ازین
در پیش خواهم راند یعنی از اهنور خواندن هموم را در هاونیم گذاشته میگوید که بر آن میگویند که تا امروز
اهنور خوانده در کار هموم گداختن بسیار رفته و بعد ازین در پیش هم درین کار خواهم راند ⊙

[illegible]

راست　　　از گفتن　　　سخن

[illegible]

ناآشت را　　　هموار اشته را　　　کردن

۸۳

[illegible]

برسم ازاشوئی بلبند بستن هوم

[illegible]

را ثواب خواندن ستود رشته

[illegible]

دین را بازدینی منشنی

[illegible]

کوشنی کنشنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ زرتشت را از

راست سخن گفتن یعنی اوستا را از راست سخن گفتن و خواندن از هوورشته کردن یعنی از نیک

فرمان کردن یعنی از نیک حکم کردن از اشوئی و ثواب از بلبند برسم بستن و هوم را از ثواب و اشوئی

از خواندن و ستود یشت نسک است ازان و یزشن را از ستایش و تعریف کردن و مازدیسنی دین را «

بی از بزرگ منشنی دیوان از منشنی و گوشنی و کنشنی کردن بی از اندیشیدن دیون و از گفتن دیون و از کردن دیون ○

○ [illegible]

بدین روش من نیک فرمان را بسیار هستم نیک فرمان اندر

[illegible]

پیدایش بدهم نیک فرمانی بجشنم

[illegible]

نیک فرمانی اندیشم که داده اهور

[illegible] ○ [illegible] «

مزد اشو ○ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ○ بدین روش من بسیار نیک فرمان را هستم که مرا خوب بسیار کرده باد ا بدین روش کنم

ها ۱۲

من نیک فرمانی که نیک فرمانی من در میان پیدایش بهترین و نیک فرمانی من بچشم قبول کنم از کس دیگر و نیک فرمانی را من بچشم من خود که اشو اورمزد داده است نیک فرمانی را معنی اینکه اشو اهورمزد را و اشو زرتشت را و حکم دین آنرا نیک فرمانی میگویند ◉ [illegible]

[illegible] ◉ پرورش بهتر منشنی

افزونی ثواب که هست [illegible]
بزرگ بلند

[illegible] ◉ [illegible] ۱۴۱۹

نیک ◉ [illegible]

[illegible] ◉ این پیدایش را پرورش و پروریدن از وی از کردن بهتر منشنی او افزونی ثواب از وکرده وی از کردن بهتر منشنی که او هست از آن کلان وی ذات او بسیار بزرگ و بسیار بلند و بسیار نیک در دیدن وی آن اهورمزد ◉ [illegible]

[illegible] برینروش من

نیک فرمان را بسیار بزرگ بسیار هستم [illegible]
که

[illegible]
سفنا میتورا پیدایش که اوشان را نیک فرمانی

[illegible] ۞ [illegible]

بزرگی بجشانخ ۞ [illegible]

[illegible]

۞ چه که من بسیار نیک فرمان را بسیار بزرگ هستم آن پیدایش سپنا مینو را بی پیدایش اهورمزد را «

که اوشان را بی پیدایش سپنا مینویان را نیک فرمانی و بزرگی من بجشانخ ۞ [illegible]

[illegible] نیک فرمان را

مرا بشوید سیمین ناونیم آهنی [illegible]

ناونیم

[illegible] ۞ [illegible] «

در زیر کردیدن بسیار راندن ۞ [illegible]

[illegible] ۞ آن مرا نیک فرمان را بشود

از ناونیم نقره و از ناونیم آهن ازان من در زیر و رود کنم و بلند رفتن بگویم بی کاریزش بفرمایم

در فرود کردیدن در زیر کردم بلند بسیار رفتن الحال من در فرود کردگام و بسیار رفتن بی اینکه بر بالا

گفته بگویم ۞ [illegible]

خانه را محله را دهید را

[illegible]

شهر را درین خانه درین محله

[illegible]

درین دهیه درین شهر [illegible]

[illegible] درین خانه و درین محله و درین دهیه و درین شهر

[illegible]

من بزرگ مازدیسن بسیار یزنده هستم

[illegible]

با ایسم با بوی با رد

[illegible]

فرامنش بویزوش من نیک فرمان را بسیار هستم

[illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ بزرگ بازدیدن را

یزنده هستم بهمه ایسم وبوی و با رد فرواهمشنی یعنی همراه انگ مینویی رد فرواهمش آن مینوی انگ را میگویند

یعنی بیست و یک انگ را و رد دستور خواندن و دستور را هم میگویند ⊙ وبدین روش من بسیار نیک

فرمان هستم یعنی مرا بسیار خوب بهتر به کردن ببادا ⊙ کرده سیزدهم ⊙ [illegible]

[illegible]

بیزم ثواب اهور مزد بیزم ثواب امشاسفند

[illegible]

بیزم ثواب راست خواندن بیزم ⊙ [illegible]

[illegible] ⊙ ثواب اور مزد بیزم و بزرگ دارم و ثواب

امشاسفندان را بیزم راست گفتن ثواب را بیزم ⊙ [illegible]

[illegible] ثواب تمام مانتهره زبان

بیزم زرتشت [illegible]

با مانتهره بیزم

[illegible] ⊙ همه مانتهره

زبان ثواب را بیزم زرتشت را با زبان مانتره بیزم ۞ [illegible]

[illegible] ۞ [illegible] فایده را اشوئی را

بیزم نیکی اما سفندان بیزم یالزا ۞ [illegible]

۞ [illegible] ۞ نفع و فایده اشو

بیزم و نیکی اما سفندان را بیزم ۞ [illegible]

[illegible] سه اول بیزم بروی

کفتن نه [illegible] فایده ۞ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۞ از اول این کرده اول سه مرتبه خواندن را بیزم بروکفتن یعنی

از این خواندن هیچ درمیان این نکویم و از نه فایده یعنی این را از خواندن درمیان این خواب نکنم و نه ضعف

نمایم ۞ [illegible]

سه اول اول بیزم بغیر کفتن

[illegible]

بغیر فایده سه تمام اول را

۱۴۱

[illegible] ◎ ״

بیزم بدون کفتن بغیر فایده

◎ [illegible]

[illegible] ◎ این از اول سه مرتبه خواندن

را بیزم بدو کفتن وبغیر فایده یعی درین خواندن درمیان این هیچ نکویم ودرین خواندن درمیان این نه خواب
کنم واز کهن نه نمایم این اول را سه مرتبه خواندن را بیزم بدون کفتن وبغیر از کهن وشست نمودن این از اول
سه مرتبه خواندن را تمام بیزم یعی از خواندن درمیان این هیچ نکویم وبغیر از کهن یعی درین خواندن نخواب
کنم ونه از کهنی نمایم ◎ [illegible]

٤را کرده را کلام را

[illegible] ◦ ٤را وکرده را وکلام را وراندن کلام را یعی خواندن

کلام را بیزم ◎ کرده چهاردهم ◎ [illegible]

اهونود

[illegible]

کاتها اشو از اشوی بزرک بیزم

با کرده با کرده با

یعنی دانستن ٥ سمات ٥ با کرده و با کلام ها و معنی دانستن اهونود کا تهارا یعنی

ها اهونود کا ابرا بیزم ٥

با پرسش با باز بر پرسیدن یعنی

با گفتن

اندازه دوبار به نیک و خوب اندیشیدن

٥

به نیک و خوب شمار کردن ٥ ابلوات

٥ با پرسش و باز با پرسنده وایو کرده دو بار باندازه گفتن یعنی دو مرتبه با

اندازه گفتن و خواندن ٥

به نیک و خوب یشتن خوب بیزم

[illegible] ◦ نیک وخوب اندیشیدن

وبه نیک وخوب شمار کردن و نیک وخوب یشتن بخوب بیزم ◦ [illegible]

[illegible] ازان پیدایش

[illegible] مراد آن ظاهری از

[illegible] آن صاحب

[illegible] آن سرداری آن

[illegible] نعمت که اهو

[illegible] بسیار مرتبه بخوانم مزد

[illegible] ◦ بلند اندیشه ظاهر بدید

[illegible] ◦ از دل

[illegible] //

[illegible]

[illegible] //

[illegible] ○ از پیدائش او از ظاهری او و از مراد خواهش
او و از صاحبی او و از سرداری او و از نغمت او که اهور مزد را بسیار مرتبه بخوانم و به بسیار بار
و به بسیار مرتبه در این کار بروم از منشنی بلند اندیشه که ظاهر و روا دهنده از اخو بدان انشنی
اخو آن نیک اندیشی و نیک هو شیر اجا برا میگویند از ان منشنی اخو بسیار مرتبه اهور مزد را
بخوانم دیگران معنی این چنین میکنند که از منشنی اخو بسیار مرتبه اهور مزد را بخوانند از ان پیدائش
او و از ان ظاهری او و از ان مراد او و از ان صاحبی او و از ان سرداری او و از ان نغمت او که
اهور مزد را از بسیار مرتبه خوانند ○ [illegible]

[illegible] ○ اهو نور اشو

از اشوبی بزرگ بیزم [illegible]

○ اهو نور اشو از اشوبی بزرگ رد و سردار اگر ابیزم ○ [illegible]

[illegible] اخو منشنی ردان منشنی

اشو از اشوبی [illegible]

[illegible] بزرگ بیزم آن است
سردار صاحب سردار

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥ [illegible]

مزد اهور که

[illegible] ٥ اخو منديو دوران مندي اشوان اشوي اسردار را بيزم ٥

[illegible]

بيزم با همرادان را کا تهارا اهو نود

[illegible] ٥ [illegible]

بيزم کا تهارا اهو نود

[illegible] ٥ [illegible]

اهو نود کا تهارا با هم دادان را بيزم بي دادان نيکي را و اهو نود کا تهارا بيزم ٥ معاي تيسچه جاوت

کلام اين و معني اين در کرده سيزدهم نوشته است ٥ کرده پانزدهم ٥ [illegible]

از

[illegible]

دارد هوش از دست از پاي

[illegible] ٥ [illegible]

[illegible] ٥ زرتشت مزديسني هست

[illegible]

۵۹

[illegible] ۞ از پای و از دست هوشیار باشند که مار در سینه را
هست زرتشت ۞ [illegible]
[illegible] داد نیک نیک فعل را
کردن [illegible] کند ۞ [illegible]
[illegible] ۞ آنرا از نیک داد و انصاف که نیک فعل را کردن کند ۞
۞ [illegible]
ازو بیدادی بر بدفعل
[illegible] ۞ [illegible]
کردن اختیار ۞ [illegible]
[illegible] ۞ آن بدادادی که از بیدادیها و از
بدفعل که اختیار کردن آنرا بد بنجای او را بهتر کند ۞ [illegible]
[illegible] که بهتر
بهتر کند ۞ [illegible] ۞

[illegible] ○

دہد بی بودکی بودکنی

[illegible]

[illegible] ○ بندکی بدہد بو ہر چیز کہ او نہ آموختہ باشد

اورا چیز بدہد بو او را بیاموزد ○ [illegible]

[illegible] شنوید اینجای ہست

[illegible] مزد اہور

[illegible] یزشن فایدہ را خواہندہ اشو

کہ مایان را بخواہد ○ [illegible]

[illegible]

[illegible] ○ بشنوید بر اینجای این ہست آن اہور مزد را این ہست یزشن کہ آن اہور مزد

اشو مارا بخواہد نیکی ○ [illegible]

[illegible] یزشن را ہفت ہای

بلند بگوید

[illegible]

خوب قبول کند ه مقابل برود

[illegible] ٥ [illegible]

جاری بدهد ٥ [illegible]

[illegible] ٥ این ارزش را گفته‌اند بلند بگوید یعنی خوب
بخوانند و خوب قبول نماید و مقابل برود یعنی در خواندن مقابل بروند و خواندن جاری کند ٥

٥ [illegible]

خوب شمار کند خوب بنالد فتح مند

[illegible] ٥ [illegible]

اشو ٥ [illegible] ٥ وخوب شمار کند و خوب بنالد یعنی بخوش
آواز بخوانند فتح مند اشو یعنی فتح مند و اشو هست یعنی هفت تا ٥ [illegible]

[illegible] ٥ [illegible] بغیر گفتن

بغیر از گفتن ٥ [illegible] ٥ بغیر خواندن یعنی از خواندن

در میان این پنج چیز نگوید و بود و از کهن بود درین خواندن شست و از کهن نه نماید ◎ [illegible]

که

[illegible]

خوب گفته   که   خواهد   گفت   بزرگ   همت

[illegible]

فتح منذر   جدا   آزار   بلند خواندن   فتح منذر

[illegible] ◎ [illegible]

بلند خواندن   آتش   اهور   مزد   ◎ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ◎ که خوب گفته تا الحال و خوب گوید بعد ازین

و از ان بزرگ همت و فتح منذر و جدا آزار بود خواننده این هفت ها ء بزرگ همت و از آزار جدا

شود و از خواندن او بلند فتح منذر آتش او و مزد را از خواندن ◎ [illegible]

توریف

[illegible]

یزشن   نیایش   مشهورکن

ها ۱۶

٦١

[illegible]

بدین روش که مزد اهور بدین روش

[illegible]

بلند اشو رد سفند امشا

[illegible]

[illegible] ○ بدین روش اشو او مزد را و بدین روش امشا سفند از او بلند در دسر دار را بیع رد را

[illegible]

رد تر بالا که نیایش برزش

[illegible] ○

○ گرده شانزدهم ○ از کرده نهم این کلام المعنی نوشته است برابر در اینجا نوشته است

○ [illegible]

[illegible]

[illegible]

آتش را بدینجا اهور

[illegible]

مزد پسررا بیزم آتشرا تخم را ایزدرا

[illegible] ⊙ [illegible]

بیزم آتشرا تخم راست بیزم ⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ اهورمزد آتشرا بوینجای بیزم وآن آتش تخم ایزدهارا بیزم

که در پیدایش مینو در میان جای روشن است آتشرا که ازان بهتر توانیم کرد وراست تخم آتش را بیزم ⊙

[illegible]

اشوانرا فروهررا بیزم سروش که

[illegible]

فتح مند بیزم مرد که اشو بیزم

⊙ [illegible]

[illegible] فروهر اشوان را بیزم و سروش ایزد فتح مند را بیزم و اشو مرد را بیزم

[illegible]

زرآتشت بیزم طایفه را اشوان را که تمام

[illegible]

از اشوبی اشو بدا اینجای بسفتمان

[illegible]

اشو بدینجای تمام بیزم فروهر را

[illegible]

[illegible] بیزم فروهر را اشو

[illegible]

[illegible] همه طایفه اشو یاان را بیزم

وزرآتشت سفتمان را که بدینجای اشو از اشوبی اشو فروهر آن را بیزم و همه اشو فروهر بدینجای که

اشو فروهر ایشان را بیزم [illegible]

تمام فروهر اشو

بیزم این دهیه را اشو فروهر را بیزم

دیگر دهیه را اشو فروهر را بیزم

مرد اشو فروهر را بیزم زنان

اشو فروهر را بیزم

همه فروهر اشویان را بیزم و اشو فروهر این دهیه را بیزم و اشو فروهر دیگر دهیه را بیزم و اشو فروهر مردان را
بیزم و اشو فروهر زنان را بیزم

ازیشان مرا اهور مزد

اشو یزش

[illegible]

بالاتر بهتر آگاهی [illegible]

که از ایشان مرا اشو اهورمزد در ایزشن بهتر بالاتر که اهورمزد صاحب آگاهی است [illegible]

آن [illegible]

زرتشت صاحب سردار دشته را آب

[illegible]

زمین اورور بیزم [illegible]

[illegible] صاحب و سردار زرتشت را

و دشت را و آب زمین و اورور را بیزم [illegible]

[illegible] یزشن را هفتها را

باهم دادن بیزم [illegible]

[illegible] بیزم یزشن را هفتها را

بیزم [illegible]

کرده را

کرده ۱۷   کرده ۱۸

[illegible] ⊙ یزشن را هفت کا را باهم داد ان را بیزم و

و هفت کا یزشن را بیزم ⊙ کرده هفدهم ⊙ [illegible]

[illegible] بالا گیرنده هستم

یزشن را هفت کا را [illegible]

[illegible] نیک منشنی نیک گوشنی

نیک کنشنی بالا گیرنده هستم ⊙ [illegible]

[illegible] ⊙

[illegible] ⊙ کرده هژدهم ⊙ [illegible]

[illegible] نیکی اهور

مزدرا بیزم نیکی امشاسفندان [illegible]

[illegible] ⊙ را بیزم نیکی

مرد اشو بیزم ⊙ [illegible]

[illegible] ⊙ نیکی اهورمزد بیزم

ونیکی امشاسفندان ببیزم و نیکی اشو مردان را ببیزم ۝ [illegible]

[illegible] ۝ نیکی اول

اشوان طایفه را ببیزم ۝ [illegible]

[illegible] ۝ نیکی را اول اشوان طایفه را ببیزم بعد طایفه کیومرد را ببیزم ۝ [illegible]

نیک رفتار

[illegible] ۝ [illegible]

مرد اشو را ببیزم همه نیک رفتار

[illegible] ۝ [illegible] ۝ [illegible]

ببیزم که مرد بر دروند ۝ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۝ نیک مرد اشو را نیک رفتار و نیک راه رسم را ببیزم بدین آیین همه نیک رفتار را

بعد راه و رسم را ببیزم که دروند دوزخی مرد را مزد و بدله بدهد که بدان وقت دروند دوزخیان را پادفراه

کند آن راه رسم را ببیزم ۝ [illegible] ۝

نیک رفتار بیکناره ببیزم

ہا ۱۹

[illegible]

نیک رفتار ۔ ہمہ اشوان را ہست

[illegible] ⊙ [illegible]

شده رفتن [illegible] ۔ خواہند شد ⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ بیکناره نیک

رفتار را ببرم بعد رستخیز تن پسین وہمہ اشوانرا نیک رفتار بعد نیک راه رسم را ببرم کہ اشویان ہستند و

ہرکہ شده رفتند وہرچہ خواہند شد آنرا ⊙ کرده نوزدہم ⊙ [illegible]

افزونی را

[illegible]

اہور [illegible] مزد بیزم افزونیا [illegible]

[illegible]

امشاسفندانرا بیزم

[illegible]

افزونی مرد اشورا بیزم افزونی اول

[illegible]

خرد را بیزم

[illegible] ⊙ افزونی اهورمزد را

بیزم و افزونی امشاسفند ازا بیزم و افزونی اشو مرد ازا بیزم ⊙ [illegible]

افزونی

[illegible] ⊙ [illegible]

را

اول خرد را بیزم ⊙ [illegible] ⊙ و اول از عقل را افزونی

بیزم بوی آسنیده خرد را ⊙ [illegible]

اسفندارمد بهتر منشنی را

[illegible] ⊙ [illegible]

بیزم افزونی سپنارا داده بیدایش بیزم

[illegible] ⊙ [illegible]

بیدایش اندیشه کننده اول اشو بیزم ⊙ [illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ اسفندارمد بهتر

بنده منشنی را بیزم و داده سپنا مینو اشو بیدایش را بیزم و بیدایش را اندیشه کننده اول اشو را بیزم

در میان کیومرث ⊙ [illegible]

خرد اردسپ آگاه را بیزم

[illegible] ۞ [illegible]

که اهور امزد را ۞ خرد هرویسپ آگاهی را بیزم که آن خرد اورمزد است ۞

۞ [illegible]

خورشید روشنی را بیزم خورشید بلند از بلندی

[illegible]

بیزم خورشید امرک بزرک بیزم نیک

[illegible] ۞ [illegible]

فرمان را بیزم ۞ [illegible]

[illegible] ۞ روشنی خورشید را

بیزم و خورشید از بلندان بلند است آنرا بیزم و خورشید امرک و بزرک و افزونی کننده است آنرا بیزم و نیک

فرمان را بیزم بی کال نواب را بی جمع و کرد شده فواب را ۞ [illegible]

[illegible] ۞ نیک آن

کرده بیزم آن نور را بیزم ۞ [illegible]

[illegible] ◎ آن نیک اختیار کرده بیزم بوکرو نمان را

دنور ورو شنه اورا بیزم که بر بالا گفته آنرا ◎ [illegible]

[illegible] آتش را داده طایفه را بیزم

اشورا بسیار فایده را [illegible] ◎ [illegible] ◎

بیزم

◎ آن آتش داده طایفه را بیزم بو همه طایفه ها از آتش و در میان همه طایفه آتش هست آنرا ◎

[illegible]

اشو پیدایش را بیزم که بنده منشنی را اسفندارمد هست بیزم

[illegible]

که نعمت اشو پاک نام پاک

[illegible] ◎ [illegible]

از اول پیدایش ◎ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ⊙ آن پیدایش را بیزم که اسفندارمد امشاسفند بنده انش را هست پیدایش آنرا بیزم و آن نعمت پاک هست و پاک نام هست آنرا و اول پاک پیدایش را که اول پیدایش اسفندارمد پیدا کرده یعنی زمین را و پس دیگر پیدایش اشو را پیدا کرده ⊙ کرده پیستم ⊙

⊙ [illegible] ⊙

دوهو خشتره را ... بیزم ... خشتهر وییز ... بیزم

[illegible] ⊙ [illegible]

ایوخشست را ... بیزم ⊙ [illegible] ⊙ [illegible]

⊙ دوهو خشتره که اتها را بیزم صاحب مراد را بیزم یعنی شهریور را بیزم ایوخشست را بیزم یعنی همه اجناس اجاد را ⊙ [illegible]

[illegible] کفتن ... راست کفته ... فتح مند ... دیوان را زننده

بیزم ⊙ [illegible] ⊙

[illegible] ⊙ راست کفتار که دیوان را زننده کفته است آنرا بیزم یعنی اتها اهوویریو را

[illegible]

آن بدله را بیزم آن درستی را بیزم

[illegible]

آن تندرستی را بیزم آن افزونی دادن را بیزم

[illegible]

آن فتح مندی را بیزم

[illegible]

[illegible]

آن مزد و بدله را بیزم که بدله ثواب را آن درستی را و تر و تازگی

دادن را بیزم و آن فتح مندی را بیزم [illegible]

[illegible]

که هست انور

وهو خشتره

[illegible]

وهشتوئیشت را

[illegible] که هست درمیان او و وهو خشتره کاتها

و وهشتوئیشت کاتها آنرا [illegible]

بلندشمار نیک انشنها

[illegible]

نیک کوشنیها   نیک کنشنیها   باز ماندن

[illegible]

بدمنشنی   بدکوشنی   بدکنشنیها

[illegible]

[illegible]

۞ بلند شمار نیک منشنیان و نیک کوشنیان و نیک کنشنیان ۞ [illegible]

[illegible]   باز ماندن

بدمنشنی   بدکوشنی   [illegible] بدکنشنیها

[illegible]

[illegible] ۞ و باز ماندن با د ابد منشنی و بدکوشنی و کوشنیها ۞

[illegible]

بلند کردن   ازمان   دروغ   منشنی

۲۱

دروغ کوشنیه   دروغ کشنیه

از پسین

بلند کردن از پس دروغ منشنی دروغ گوشنی دروغ کنشنی بود آن گواه گذاردن مرا باد ای گذارش کنا کردن
مرا باد
کرده بیست و یک

از پس   یزشن   عظمت   هفت ها

ها
اشتو
از استوی   رد را   بیزم

پسین یزشن را عظمت هفت ها را استو از استوی بزرک را بیزم

بر
آبها

بهتر   اوروران   خاور
اشتو

فروهر   یزشن   گیرنده   هستم   نیایش

اسم آسمان

[illegible]

[illegible] ◉ آن بهتر آبها و برداشت کننده اورواران و برداشت

کننده اورواران و یزشن فروهر اشویان بالا کرنده هستم و نیایش و عاجزی ◉ [illegible]

[illegible] بر اوشان

[illegible] که بهتر هست که آب

[illegible]

اورور که اشو فروهر یزشن

[illegible] ◉ [illegible]

کرند هستم نیایش ◉ [illegible]

[illegible] ◉ اوشان را که بهتر است آب

و اورور و اشوان را فروهر اوشان را یزشن بلند کرنده هستم و نیایش و عاجزی ◉ [illegible]

بلند

[illegible]

گاو بلند کیومرث را بلند مانهره سفند

[illegible]

اشو   مراد اخو   یزشن   کیرنده هستم

[illegible]

نیایش   [illegible]

[illegible] کیومرث را و گاو را و مارا سفندا یزدا شو و مراد اخو را بع آن مراد

مارا سفند اهورمزد را که ازان یزشن او کیرنده هستم و از نیایش و عاجزی کردن [illegible]

بلند   تو

[illegible]

اهورمزد   یزشن   کیرنده هستم   نیایش

[illegible]

بلند تو اهورمزد را یزشن کیرنده هستم و نیایش و عاجزی [illegible]

[illegible]   بلند   ترا   زرتشت

یزشن   کیرنده هستم   [illegible]

نیایش   بلند   تو   رد

[illegible]

بلبند را   یزشن   کیرنده   هستم   نیایش

[illegible] ۞

بلند تو زرتشت را ۞ [illegible]

یزشن کیرنده هستم به نیایش و عاجزی کردن و اتهو ویر یجتو یزشن را کیرنده هستم از نیایش و عاجزی کردن

که یزشن کهنبار کیرنده هستم ۞ [illegible]

یزشن سفندان امشا بلند [illegible]

کیرنده هستم [illegible] ۞ [illegible]

نیایش

بلند امشاسفندان را یزشن کیرنده هستم ۞ [illegible]

از نیایش و عاجزی کردن ۞ [illegible]

بیزم بخشش کننده را شنونده را [illegible]

شنیدن [illegible]

بهتر منشنی را بخشش بیزم بهتر منشنی [illegible]

بیزم ۞ [illegible]

شنونده و بخشش کننده را بیزم [illegible] که بفهمد ۞ [illegible]

بخشش کردن و آدمی بفهمد بخشش کردن و بخشش و سخاوت کند آنرا بیزم و بهتر منش بخشش را بیزم

[illegible]

بسیار سخاوتی دادن را بیزم که هست درمیان خود

[illegible]

خود دیو را اشو [illegible]

[illegible] بسیار سخاوتی دادن را بیزم که هست درمیان دیو خود اشو [illegible]

که

[illegible]

نیایش بهتر بی فریب بی آزار را بیزم [illegible]

[illegible] که بهتر نیایش و عاجزی بی فریب و بی آزار ایدا دیو نیایش آن

دین را بیزم [illegible]

[illegible] بسین یزش را یشتن بیزم بسین

یزش را [illegible] کو [illegible]

یزش را بیزم [illegible] بسین یزش یشتن بیزم و

گاه ۲۲

پسین یزشن را بیزم [illegible] کرده پست و دوم

[illegible]

آن برگرفتن آن بر رسیدن که امشا

[illegible]

سفندان فایده مند هست اشو

[illegible]

[illegible] آن از بالا گرفتن و از بالا رسیدن که امشاسفندان

فایده مند اشو هستند بریزشن آن امشاسفندان بر سیم و آن چیز بکنم [illegible]

[illegible] کو سفندان را دادن

براز ایشان کردن آن [illegible]

بلند کار

[illegible]

فرمودن [illegible]

[illegible]

آن گوسفند ارزا دادن آب و برای ایشان کردن چراگاه در آن دنیا مردمانرا بلند کار فرمودن ۞

۞ [illegible]

که اشوارزا بهتر ثوابرا خبر

[illegible] ۞ و آن اشورا

فرمودن که آن ثواب را آگاهی و خبر ۞ [illegible]

[illegible] آن دروندرا بی آگاهی نه

نیابم دربهشت رفتن [illegible]

[illegible] رفتن نه نشستن نه کوشش

نه کنشن [illegible] ۞

نه هر یک وقت برسم

۞ [illegible]

[illegible]

۞ آن دروندرا بی خبر و بی آگاهی آن نیابم دربهشت رفتن نه درنشستن نه درکوشش نه درکنشن نیز

درنیت و گفتار و کردار بهر یک وقت ازسم و دروندرا بهر یک وقت خبر و آگاهی نیابم ۞ ٭

[illegible] نه آگاه نیز بی آگاه

کرده بیست وسیوم [illegible]

بزرگی اهور مزد
[illegible]

بیزم بزرگی امشا سفندان بیزم بزرگی
[illegible]

مرد اشو بیزم
[illegible]

[illegible] بلندی و بزرگی اهور مزد را بیزم و بلندی و بزرگی
امشاسفندان را بیزم و بلندی و بزرگی اشو مردان را بیزم [illegible]

ثواب را بلند
[illegible]

بیزم بلند ظاهر را بیزم
[illegible]

[illegible] بلند و بزرگ ثواب را بیزم و بلند
و بزرگ ظاهر را بیزم [illegible]

که ستود یشت
[illegible] که ستود یشت لنگ را [illegible]

بیزم خواهش را بلند که ثواب
[illegible]

[illegible]

بلند [illegible] ⊙ [illegible] ⊙ بلند خواهشر ابیزم که خواهش بلند نواب

هست آگزا ⊙ [illegible] ⊙

بلند جهان اشوازا بیزم

[illegible] ⊙ [illegible]

روشن تمام آسانی ⊙ [illegible]

[illegible] ⊙ بلند جهان اشویان را بیزم که آن همه روشن و آسانی و خوبیها را هست

رهی بهشت ⊙ [illegible]

[illegible] بلند جهان بلند

آمدن [illegible] ⊙ [illegible]

[illegible] ⊙ دران بلند جهان رهی در بلند

بهشت آمدن بیزم رهی در بهشت رفتن را راه آنکه کرده است اردیبهشت را آن بلند بهشت را اهرا

بیزم ⊙ [illegible] ⊙

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که هست اندر اهونور فرمان بلند

[illegible]

شمار کردن نیک منشنی ها را نیک گوشنی ها را نیک کنشنی ها را

[illegible]

[illegible] که هست درمیان اهونور یعنی درمیان ای تها اهو ویریو

خواهش فرمان را بلند بسیار شمار کردن یعنی بسیار خواندن نیک منشنیان نیک گوشنیان نیک کنشنیان از

این کرده را دیگر کلام ها و معنی این همه در کرده بیستم نوشته است ازان در اینجا کلام و معنی نه نوشته است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت تمام شد

[illegible]

ویسپرد

[illegible]

هشتبرز

983

تمام شد کتاب

ویسپرد با معنی

١٢٢٤

بروز مبارک مهر ایزد بماه فرخ امرداد امشاسفند سال اور یکهزار دو صد و بیست و چهار

از شاهان شاه ایزدگرد شهریار ساسان تخمه نویسندهٔ این کتاب موبدزاده موبد

جمشید ابن موبد پشوتن ابن موبد هرمزدیار دستور جاماسپ عرف سنجانه از نسل موبد

نیریوسنگ دهول باشندهٔ در قصبهٔ بلسار [illegible]

[illegible]

[illegible] رساند

[illegible]

